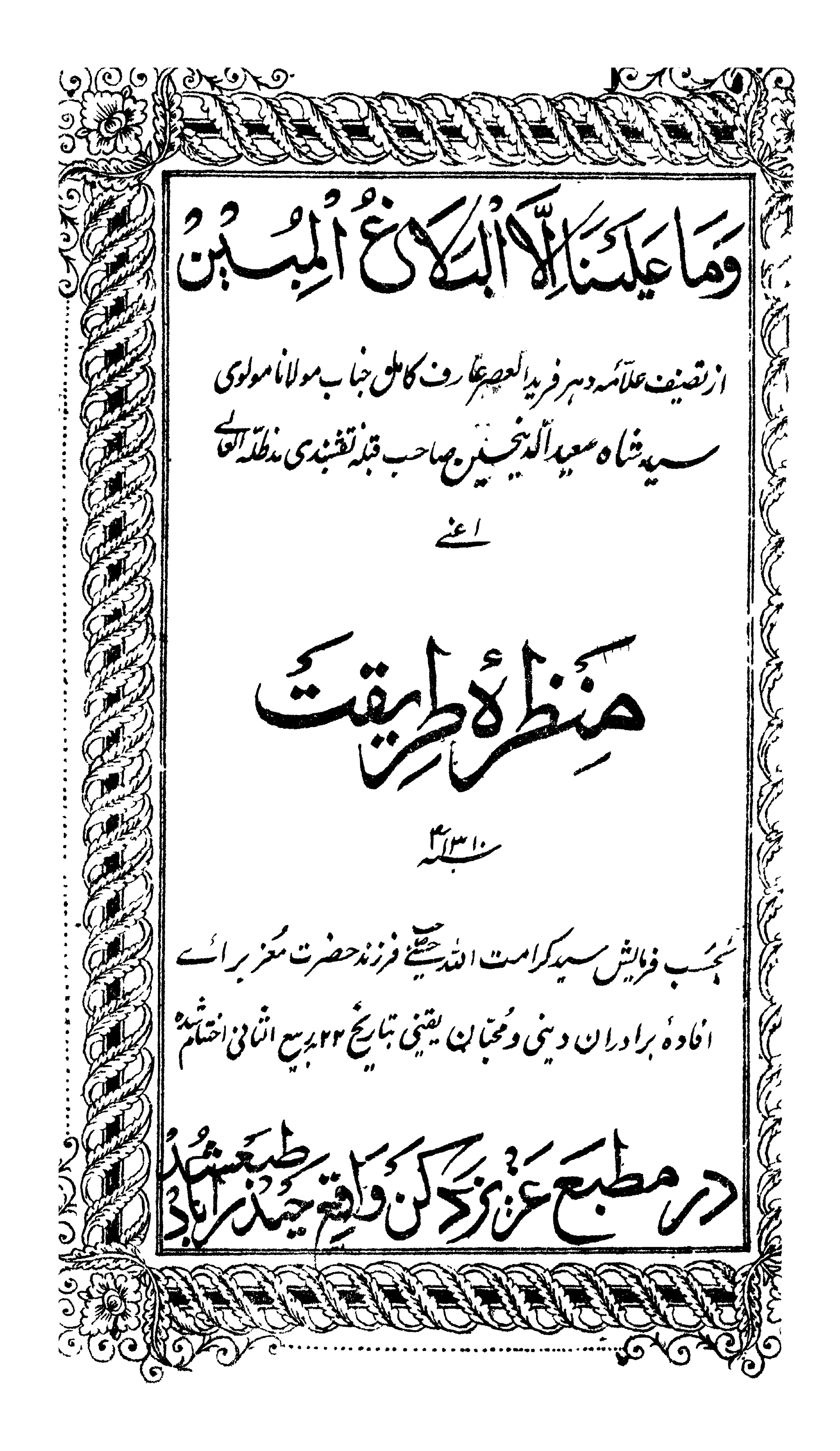


وَمَا عَلَیْنَا اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِیْنُ

از تصنیف علّامۂ دہر فرید العصر عارف کامل جناب مولانا مولوی

سید شاہ سعید الدین حسینی صاحب قبلہ نقشبندی مدظلہ العالی

اعنی

منظرۂ طریقت

سنہ ۱۳۱۰ھ

بحسب فرمایش سید کرامت اللہ حسینی فرزند حضرت معز برائے

افادۂ برادران دینی و محبان یقینی بتاریخ ۲۲ ربیع الثانی اختتام شدہ

در مطبع عزیز دکن واقع حیدرآباد طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد وثنا مر ذات صمد را سزد که لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و آن ذات جامع بحقیق صفات
کامله و منزه از جمیع نقص‌ها تا مطلع [illegible] ای [illegible] برآورد چنانکه توجه نیت از بحر احدیت
بر شیح [illegible] از [illegible] گری [illegible] ساخته آیینه وار پیش نمود
روی صفات عروسانه خود مشاهده میکرد و کثرت امر را سوت خلقت وجود داده بکتمان ذات
فرد از صفات هاے گوناگون هدایت گزرد وجوهر [illegible] ذات [illegible] نوع انسان بخشید
قدر نهاسے انواع کرامت فرمود [illegible] آدم شرف داد و آتش عشق در بوده
قلب او [illegible] ذات او است [illegible] و آن بیچاره جنون [illegible] سوخته و داده دلی
از محبت و فنون روان [illegible] بحر حیرانی [illegible] کنان غوطه زن شده
براے تسکین او وهو معکم اینما کنتم آواز درداد مصرعه [illegible] روے ترا [illegible]
و سبحان الله در نفس نفیسه غوطه خورندگان بحر حیرت را از دائره ممکنات وجودی فنا ساخته
شوق جویاے جوهر قرب در [illegible] او شان [illegible] امواج محبت [illegible]
هوش ربا شده مسلوب هوشیا مغلوب هوش هر ذرات خیالی بیاب شان درخور کرده بهبت
ازلی ته نشین شده جوهرهاے تجلیات ذاتی قرب لم یزلی شعاپذیرد [illegible] فیض حق برراه
حق درکشید جوهر نحن اقرب الیه من حبل الورید [illegible] الله شکر آن [illegible] کرد
اگر هر موی تن صد هزاران زبان گردد و اگر جسم من لک هزار بار زنده شده فدا سازم به فضل و کرامت
و عنایت مالک الملک که آثار محبت در وجود مشت خاکی ورداد و ذات یگانه او را مظهر
و منظر اظهار خود کرده به پنهانی عالم [illegible] و وجود [illegible] بصورت [illegible] پیکری بخشیده
به پیرایهٔ [illegible] آراسته گردانید چونکه کنه عکس [illegible] را [illegible] ذوق

ذوقی لازم آمد لشان شوق وچشان ذوق در رشید شد و پردهٔ تعینات ما تقدم وما تاخر
را بر کشیده وان بیچاره مدهوشش از خود فراموش کمالات وحقائق خود در خود وزید از
فراموشی چاره ندید وچون برین لاشئے محض انوار جمالی همچو بادبهاری بدرفشانی در آمد برئیت
رأیت ربی علی احسن الوجه ـ رقص کنان شده شده باز صورت گشتنے رو داد وبکمال استقبال
در حالت بیخطه فقدا هوش وگوشش باستقبالش دوید و نعت کردن حبیب خدا صلی الله
علیه واله وسلم چه حاجت وثنا گفتن چه یارا اگر فنا کردهٔ جهات توحشا آوازی در رسید
ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما این آیت
شریف در شان محمدی چه رمزیست اگر بگویم زبان لال میشود واگر نگویم دل بسوزد مگر از تو شنی
سوز دل مکتوم لسان شانه دا از فوق تحت نثار شد ز لفظ بلی مرزا فانکم زبان میدانند وخوا
صان درمی چینند وگوهر معنی می فهمند به بکر کشائی در بحر سکر بصد فهم وعقل ها در ورطهٔ
حیرانی وپریشانی غلطان وپیچان در اوج وحضیض مستغرق شوند بحر تحیر وعالم سکتا
هیچ دست ندهد مگر چون عشوهٔ تجلی عنایت ازلی یک ذره اد دهد این فرمان رابنیش گیرد
لولاک لما خلقت الافلاک که از مخار دان یکصورت مشاطگی رو نمود وفرمان قول صادق
اول ما خلق الله نوری را آئینه نور محمدی عروسانه را پیشکش نموده بنظر محویت فدا شدن
گیرد وبیند که جمال وکمال با آراستگی جواهرات صدفات با نظام محب ومحبوب ذات خود
بخود بر کمال حسن خود عاشق وفریفته شده طبقات جواهرات صفائی صدقات کرد
گرفت وبعنایت ها وسرفرازی پیش نظرسے این امر تو دسازی در کشید که ان الله
وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما ولفظ امنوا
صیغهٔ جمع ومطلق است که دلالت میکند بر خاص وعام چه رسل چه نبی وچه غوث وچه
قطب وولی ومجاذب وسالک وزهاد ومومنین خاص وعام مورد صلوا امنوا گردید
پس واجب ولازم آمد حکم الهی را بر مومنین که وسیله داری شناخته ادا نماید
که چنانچه آدم علیه السلام که اصل واشرف کل مخلوقات است که او شان را ادای
همه وسیله وصال خواندند وشریف حاصل گردید وقبولیت توبه بنور محمدی فائز شد

همچنان کل انبیا را بر هر جستجوی مشکلات و آرزوی الهیه صلوٰة علیه ره منور گردید این نکته را
نکته دان میدانند و انجناب ما که بدین مقام فائز اند می فهمند و میدانند و خط امثال آن بر
زبان آوردن نمیتواند این ناچیز نافهم چه عرض توان کرد و آنانکه به لسان خوانند از مهمات
دین در دنیا نجات یابد و امیدوار شفاعت گردد بالمنة وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ رحمت
خاص شان خدا است این صفت بحبیب خود داده عظمات برحمت او جز ذات محمد کسے
دیگرے را درین چه دخل پس شایان رحمت بعد خدا ذات محمد است این امر دم زدنے
نیست کار رحمت شفاعت و کرمیت اگر کسے در باب شفاعت کرد آن آن مختار رحمت
نشسته و کالی تعقوی نماید کار او بعطا کننده رحمت سپرده شود که امر الٰهی را خلاف اندیشیده پس
مومن را باید که بایمان کامل عشق محمدی در دل جا گرفته شمائل محبوب حقیقی که ذات محمد است
خود را او را و نثار بلبل و خار ساخته دارد و بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى آلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ
اما بعد کمترین هیچمدان بے علم ناواقف محض سراسر عبرت و ننگ و عار فقرا کمترین
سید سعید الدین حسینی غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه ولوالدیه از خاک لیسان در درگاه حبیب الله
نائب رسول الله جناب حضرت شاه سعد الله صاحب قدس سره و جعل الجنة مسکنه
افاض الله فیوضه الی یوم القیامة مستفیض و حلقه بگوش شده و چند سبق هائے سلوک
در ضبط قلم در آورده ملتمس ام بخدمت آنانکه این اوراق را ملاحظه فرمایند از عالی همتی
از ستر پوشی و عفو کاری هر جا که عیب بینند صلاح فرموده عیب پوشی را کار فرمایند
و برای مغفرت این خاکسار را و رضامندی خدا و رسول دعا فرمایند و این التماس را
سهو ننمایند این گنهگار دائماً امیدوار است **بیت** هر که خواند دعا طمع دارم ـ زانکه
من بنده گناهگارم ٭ سبب تالیف رساله این فتاد که سید شمس الدین قادری که اولاد
جناب حضرت پیر دستگیر قطب الاقطاب غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی قدس
سره اند او شان ازین ناچیز همدان مراقبه ها در سلوک نقشبندیه یاد گرفت و حاصل
نمود و زان پس فرمود که حفظ و ضبط آن بطریق رابطه دشوار فهمیده میشود لابد که تو درین
باب موافق رابطه طریق مایان گفته شود و یک رساله در احاطه قلم در آید خوب پسندیده

مایان گردد اگرچه برین سخن لیے خود صلاحیتی نبود پہلو تہی کردم و تکاسلی ورزیدم مکرر دست تعقت ترک
کردند ناچار احمقانه در چند اوراق رابطهٔ سلوک در سلک سطر در آورده بمنظرهٔ طریقت نام
نهادم و بهشت فصول منقسم کرده **فصل اول** دربیان مقدمات **فصل دوم** دربیان
مراقبه لطایف خمسه و مشربات **فصل سیوم** دربیان مراقبه معیت **فصل چهارم**
دربیان مراقبات اقربیت و محبت و مسمای اسم ظاهر و مسمی اسم باطن **فصل پنجم** در
بیان کمالات ثلاثه اولوالعزم علیهم السلام **فصل ششم** دربیان حقایق الهیه
فصل هفتم دربیان حقایق انبیا علیه الصلوة والتسلیمات **فصل هشتم** دربیان
مراقبات متفرقه

فصل اول دربیان مقدمات

بدانکه بیعت در لغت معنی
فرمانبرداری کردن و عهد و پیمان نمودن باخلاص خود را من کل الوجوه بر دست شیخ فروختن
و مرید شدن و عقد یقینی از قلب نمودن و پیمان را باستواری بستن در طریق صوفیه
علیهم الرحمة که آن سنت اصحاب کرام رضی الله عنهم است که او شان از سرور والا
صلی الله علیه واله وسلم بیعت فرمودند مثل بیعت شجره و عقبی و مانند آن سر مو از آن تجاوز
نفرمودند چنانچه وقتی ازیشان بعدم سوال بیعت گرفته شده بود بارے یکی از اصحاب بر اسپ
سوار بود از دست ایشان تازیانه بر افتاد و خود فرود آمده تازیانه گرفته سوار شدند و تازیانه
طلبیدن جائز نداشتند سبحان الله چه پاسداری بیعت که بباعث احتراز بلحاظ سوال
تازیانه را طلب نفرمودند و از جان و دل روز و شب در اطاعت و فرمانبرداری بمقتضای
آیهٔ کریمه یا ایها الذین آمنوا ابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون . کمر همی بر میان
جان بسته از خلوص قلبی مطیع و منقاد بودند و ازین جهت او شان مع جمیع و تبع تابعان
مستفیض ید الله شدند و بفیض وصول الی الله فائز گشته اند کما قال الله تعالی ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی
بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما و بطفیل نبوی مقدسه او شان طریق توسل بواسطه
بیعت الی یوم القیامة جاری خواهد بود و لهذا تحقیق و تفهیم بیعت ضرور افتاد پس بیعت بر
چهار قسم است یکی بیعت اسلامیه که کافران و مشرکان را در اسلام می آرند و تلقین

ایمان وارکان اسلام میفرمایند دویم بیعت توبه که از مسلمان بترک مناهیات توبه
دهند و گرفته میشود سیوم بیعت انتساب بخاندانی چهارم بیعت استفادهٔ فیض وطلب
معرفت حق. بیعت اسلامیه عبارت است یعنی ابتداءً اسلام آوردن یا مکلف اقرار کلمهٔ توحید
وآن شکسته نمی شود مگر از اقوال وافعال کفر عمداً وصراحتاً درینباب اختلاف علما بسیار است
که در کتب فقه واحادیث مفصلاً مندرج است واسلام بافعال جسمیه تعلق دارد که ارکان
خمسه عبارت است وآن کلمهٔ طیب وصلوٰة خمسه وصوم رمضان وحج وزکوٰة. پس هرکه این
امور خمسه انکار ونفرت کرد از اسلام خارج گردید وبیعت او شکسته شد وهرکه از کاهلی درست
بجا آورد مرتکب کبیره گردید برا ے او توبه کفایت دارد در توبه باز است والّا نه بشارت ویل پیش
است اللهم نجنا و جمیع المسلمین من عذاب الویل. واسلام را ایمان لازم است چنانچه جسم را
روح اسلام جسم است یعنی حرکات وافعال احکام الٰهیه. وایمان روح است اعنی فهم ذات
وصفات واسماء ومراتب ومظاهر معبودیه پس چنانچه روح مدبر ومصلح جسم است روح
ایمان جسم اسلام را باعانت افهام معاد اصلاح نموده از فساد ظلم در حین کفر باز میدارد پس
چون بفهمد وبگوید ایمان آوردم وتصدیق کردم که او ذات تعالیٰ جلشانه بیچون وبیچگونه هست
وجامع بجمیع صفات کامله ومنزه از جمیع نقصانات وخالق ومعبود جمیع ممکنات وموجودات
است وایمان آوردم براسماء او وبرصفات او وقبول کردم جمیع احکام او که آوردهٔ رسل
علیهم السلام است خصوصاً حضرت سیدنا وشفیعنا ومولانا محمد الرسول الله صلی الله علیه
واله وسلم را افضل الانبیا واشرف المرسلین فهمیدن جز اعظم ایمان است بلکه عین
ایمان وقران مجید خلاصه همه کتب است وفرمودهٔ انبیا علیهم السلام همه برحق است
لازم افتاد که کتب نازل کرده او تعالیٰ صادق داند وهرچه در آن مندرج است بر آن عمل
کند واگر درین احکام وحق فرمان سرمو در تصور وخیالے وگفتگو پیش آرد ایمان ازو
بگریزد ودر زمرهٔ مومنان نیارد عیاذاً بالله ازین خیال ها ے فاسده مفصلاً تفصیل
آن در کتب عقاید دیده شود این بیعت بیعت عام است شرائط شیخ اینجا لازم نیست
بر هر دست که مسلمین ومومنین بیعت سازد بیعت او جائز است که طریق اسلام وایمان

ازو تعلیم یابد قسم دویم بیعت توبه که آن مسلمانان برای ترک گناهان بیعت نمایند هرگاه که
از او شان گناهی صادر شود یا مرتکب گناه کبیره گردد باید که بر دست بزرگی از تمام بدعت و
مجتنب از گناهای کبیره پابند صلوة خمسه واقف مسائل ضروریه اسلامیه باشد بیعت نماید
بیعت شکسته نمی شود مگر بگناه کبیره و افعال شرک و بدعت مانند غیبت و عادت دروغ
گوئی و زنا آنچه بدان تعلق دارد و سرقه و قماربازی و ربا و خمر و قتل ناحق و بهتان و تعظیم
رسوم هنودان بجا آوردن و رشته یک از ایشان شدن مانند دسهره و دیوالی و هولی و نوروز
و جلسه جاترا و افعال مشرکان وغیره پیشه خود ساختن و مرغان هر قسم جنگانیدن و رقص
کردن و دهل و طنبور و مزامیرها نواختن و بت تراشیدن و تصاویر را نگاه داشته تکریم بجا
آوردن اگرچه تصاویر اولیا و انبیا علیهم السلام باشد این فعل مشابه یهود و نصاری و مشرکان
است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تصویر حضرت ابراهیم علیه السلام را از دست
مبارک خود شکسته اند و مصنوعات از دست خود ساخته علامات نام نهاده بر بزرگان افترا
بستن اینهم بهتان بر بزرگان بستن است و پری و نرسو و شیخ سدو و دریاخان و لال شاه وغیره
را اعتقاد داشتن و پرستش کردن و نام بزرگان مثل سید احمد کبیر و شاه مدار و لال شاه
وغیره گرفته تصور میکنند که بر سر می آیند و رقص میکنند و مرادها می دهند کجا بزرگان
کجا این ناپاکان بزرگان چه طور بر سر می آیند همچو شیطان خراب میکنند کار ایشان
هدایت است نه گمراهی اینهم افترا و بهتان عظیم بزرگان و سادات اولیاء الله است
و ارواح مقدسه ایشان ازان مشرکان نفیر و ناراض و کار بدعتی را شعار پیشه خود ساز
و طریقه بزرگان خود قرار داده عبادت می نامند و در حقیقت نجاست شرک می افتند چنانچه
فرموده حق سبحانه تعالی وما یؤمن اکثرهم الا وهم مشرکون و دین داران کار دینداری
و اتباع حبیب خدا صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم طریق خود اختیار کنند. اللهم اهدنا
الصراط المستقیم چون ازین قسم ها بیعت شکسته شود تجدیدا بیعت نماید و بیعت سیوم
برای انتساب بخاندانی یعنی بیعت حصول بشارتی که دران خاندان است
امیدوار بشفاعت آنها مثلا قادری مشرف به الله شدن فیک نسبت خود بدانان

عظمت آنحضرت زدن است چنانچه دستگیر ما حضرت سیدنا عبد القادر جیلانی رضی الله
تعالی عنهم مبشر باین بشارت اند که مریدان ما سٔے توبه نمی میرند و ضامن اوشان من
هستم و هم چنان فرموده حضرت بادینا نقشبند رحمة الله علیه که هر مریدی که از مریدان
ما شفاعت پنجاه کسان حوالی مدفن خود می کنند و کرامات بعضی بزرگان همچنین است
که نزد مزارات و کندها گوشت خام بجوش میپزند هرگز پخته نمی شود هرچند در آتش دادن
مبالغه نمایند هیچ آتش بر و اثر نکند بر گوشت خام آتش دنیا اثر نکرد زو آن را امید
قوی پیدا شد که جسم خود به برکت زیارت از آتش جهنم محفوظ ماند و باین بشارتها مستقل و
محکم گشته بخاندانی بامید بخشایش خود مسلسل و منسوب گشت و وسیلتی پیدا کرد این بیعت
شک گونی شود مگر همتی باید که پیش مرشد خود بایستد و سیاهی شرک و کفر بر روی خود
آمدن ندهد و از بیعت اولین خارج نگردد نا شایستگی دخول این بیعت حاصل کند و پیر
مرشد باشد و شرط شیخ اینجا ضرور است که باو سلسله صحیح رسیده باشد که نسبت
شفاعت باو متسلسل پذیرد - بیعت چهارم اینکه برای طلب مغفرت از خدا و استفاده
فیض از خاندانی که بیعت مینمایند و این بسیار سخت و نازکتر است که پیشه اصحاب کرام
رضی الله عنهم و اولیاء عظام است رحمة الله علیهم چون کسی کمر سعی بر بست و اراده
مریدی پیش گرفت اول شرائط مریدی را بجا آورد و لحاظ آن بر خود لازم گیرد
مرید آنست که با آتش طلب حق آرزوها از بطن خود ما سوا الله را بسوزد و از درد محبت بیقرار
و سحر خیز و از دیده حسرت اشک ریز باشد فروتنی و خاکساری و تواضع پیشه خود سازد
و از گناهان گذشته شرمساری و از آینده خوف باری بدل دارد و تقسیم اوقات بر
اعمال خیر مقرر نماید و در شدائد صبر و بر مکاید عفو و نظر بر مشیت حق سبحانه دارد و
هر آن بتقصیر خود معترف باشد و مردم را معذور داند و بر هر نفس که بالا فرود آید آگاه
باشد و در ذکر حق سبحانه پاس دارد مبادا این نفس آخرین بود و بغفلت بر آید و از غضب و
غصه و الزام بر خصم و غیر خصم اجتناب نماید مبادا بعلتی مبتلا شود که دل خانه خدا
است و پیروی اصحاب کرام و اولیاء الله رضی الله عنهم اجمعین نماید - حجاب اینان

هیچ تصورے وخیالی ندارد واصحاب کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم صحبت تعلیم یافتہ رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم بودند واز جان ومال فدا ونثار وپاس آداب آنحضرت بحداتم میکردند حتیٰ کہ اصوات خود را بر صوت نبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم بر نمی آرند و شرائط پاسداری آداب آنی اوشان را سزاوار است ہر کہ ایمان کامل بصحت یکنظر آنحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم را دید از ہمہ اولیاء اکمل فاضلتر گردید۔ سبحان اللہ چہ تربیت فضیلت جانفشانان کہ در صحبت والا ہمیمانند بچشم حقیقت میدیدند وقدر وان مرتبۂ اوشان خدا ورسول است وفضیلت آل واہلبیت چہ بیان کردہ شود عقل اینجا قاصر کہ جزو ہمکنار آنحضرت ہستند وبمرتبۂ بعضیت وجزدیت مرتبہ ایست کہ بالاسئے آن متصور نیست ودر کتب احادیث وتفاسیر ومناقب اصحاب وآل واہلبیت دیدہ شود کہ ہر یک در فضیلت خود بحر فضائل موج زن است چنانچہ بخواص آن متحقق شدہ است ہر چہ ہست ہمین است از ورطۂ فضیلت شان سر بر آوردن محال است وآل ہمچو سفینہ واصحاب ہمچو ستارگان اند ہر کہ از دریاے سلام داما سیر کند بے سفینہ وستارگان در طوفان شیطان افتد چراکہ ہر یک دیگر را ضرور افتادہ است بجز معرفت ستارگان پیشی کشتے محال وبے کشتی ستارگان بے کار وحضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ واصحابہ وسلم آل را سفینہ واصحاب را نجوم ارشاد فرمودند وہر کہ ازین ہر دو سر مو روگردانی یا خیالی پیش آورد کشتے ایمان وے را طوفان بر سر است وطعن اینہا تا دور است بنجو ملہ حاضران صحبت تہذیب الاخلاق یافتند وجان فشانیہا کردند غائبانرا چہ یارا وجاے غور است کہ اگر کسے شخصے در خواب آنحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم را دید از جہنم آزاد گردید وامیدوار جنت شد ودرمیان کسان معزز گردیدہ آنانکہ در مراقبہ ومشاہدہ۔ در مجالس محمدی صلی اللہ علیہ والہ وسلم داخل گردیدند اولیاء اللہ واقطاب شدند وکرامتہا وخرقہ عادت اوشان در آفاق شہرہ پذیر گشت وعصمت بر بزرگی اصحاب کرام وآل عظام چہ پایان دارد ودوستے اینہا دوستی حبیب خدا صلی اللہ علیہ والہ واصحابہ وسلم است ہر کہ عداوت

آنحضرت اختیار کرد دشمن خدا شد نتیجه دشمنان خدا خوب معلوم عباذا بالله من
شرور النفوس وصحبت الفساد واز همه صحابه اصحاب اربعه افضل‌تر اند جمیع فضائل ورذائل
اوشان مالامال اند وما بین تفضیل ایشان بترتیب خلافت عقاید را نگاه دارند اگرچه یکی
در فضیلت خود بحر مواج است مگر بر نابینایان بر عصای قول علمای اهل سنت وجماعت
تکیه کرده راه طی کند وچون چرا را خیال نیارد ودر ذات اولیای کرام بگمان خیال و
باعتقاد خود وبدیدن کتب مختلفه تفضیل یکی را بر دیگری نه نهند که خود از احوال شان
نابینا ونافهم اند که بعض اولیاء الله بذات پاک او تعالی شانه جویای فنا شده باتم درجه واصل
اند وهیچ کرامتی از اوشان ظاهر نشده وبعضی اولیاء الله بکسب کمال عالم امر وعالم خلق
حاصل کرده سیر آفاقی والنفسی را اشتیاق شده بدرجه واصلان رسیده مامور باظهار
کرامتها شده اند کرامت امریست که حکم حاکم حقیقی را بجا آوردن وگمرهان را چراغ هدایت
پیش کردن وتمیز وماهیت ایشان نمودن وافراط تفرید را قیاس کردن چونکه سالکی احوال
سالک دیگر دریافتن وکماحقه از احوالش آگاه شدن محال بلکه طی کرده مقامات خود را
مفصلاً فهمیدن دشوار ما یان را چه مجال که مراتب عالیه اولیا را فهمیم وزبان طعن بر آوریم
درین امر بجز نقصان وحیران هیچ متصور نیست چنانچه از کتب تذکرات اولیا بخوبی واضح
است که بعض اصحاب مراتب باوجودیکه مناقب عالیه داشتند چون در مرتبه اولیاء الله
گفتگوی نمودند از مراتب خود افتادند وبجز توبه چاره ندیدند این معامله عجب نازکیست
اگر زبان کشاید بسوزد وگر چشم واکند کور شود بجز صداقت وفرمان برداری هیچ چاره نیست
وکلام اوشان کلامیست که زبان تاویل لنگ وپای فهم لنگ مرید را این عقاید ضرور
است وگرنه سیر سلوک او حبط گردد مگر فنا فی الشیخ ورابطه داری امر استقلالی کمال
اعتقادیست بلکه اینهم در اقسام جزئیات وفنائیت وکلام شطحیات داخل است بباعث
جنون عشق بجز مرشد خود کسی نه بیند این رابطه ایصال الی المطلب است وهمه طرق
صوفیه علیه الرحمة ایصال الی الله است همه جویای یکمقصد هستند هر طریقیکه پذیرفت
از همه افضل‌تر است که باو بمقصد رسد اینهم داخل فنائیت است مگر حرفی بر دیگر نباید زد

این امر خارج از مسلک صوفیه است و وقوف قلبی را پاس داشته هوش در دم و خلوت در انجمن و سفر در وطن باز گشت و وقوف زمانی و وقوف عددی را نگاهداشته نظر بر قدم دارد تا از زمرهٔ مریدان پایش نه لغزد سماع را بزرگان شنیده اند سے مزامیر و بی حضور امارد و نساء و بی اجتماع نا اهلان و با صحبت هم درد که آواز مرغ و هر آوازیکه در گوش افتد بی هوش شوند و آوازه دولاب گریه کنند و جگر سوزان آتش عشق را هم چنین سماع جائز باشد و سماع برائی بسط و قبض باطن باز یادتی انبساط یا برائے ورود معنی که در اشعار محبت و وصال و هجرت و عشوهٔ ناز که ازین رقت قلب میشود مقرر فرموده اند نه برائے اجتماع غافلان و نا اهلان کردن و مضحکه بر خود گرفتن است و برائے حظ نفس و حضور نساء و امرد فسق و فجور است حضور فقرا در آنمجلس منع است و خلاف پیران کبار کردن دلهاء خود را سیاه و تاریک نمودن است و حصول حظ باطنی محال پس مرید را باید که از هر خاندانی که مستفیض شد داخل آن سلسلهٔ شریف گشت لازم که اذکار و اشغال مراتب آن خاندان بحد اتم سعی کرده استفادهٔ فیض حاصل نماید و مراتب اخلاص آن بزرگان بجان و دل بجا آرد و خدمت شیخ خود پیش گیرد و نظر بر طلب وصال دارد و از مرشد کرامت نطلبد آواز کرامتهاے اعلی مراتب باطنی است که موجد کرامت است و ذات شیخ را مجسم کرامت شناسد و هر چه گفتے او را سنت طبعی قرار دهد و محبت و اطاعت شیخ بر مریدان فرض است چونکه ذات مرشد مظهر خدا هادی الی الله است پس عیب جوئی را چه یارا و عیب جوئی عادت دشمنان است اینجا دشمن بذات خود میشود مثلاً شخصے صاحب کشف همیشه سیر آفاقی میکرد و انوارها میدید اتفاقاً بر چهرهٔ پیر او داغ سیاه که نصف جبین او محیط بود در دل مرید آمد که این سیاه داغ بر جبین مرشد من اگر نبودی چه خوش بودی فوراً حالش حبط شد تاریکی بر و طاری شد چون مدتها خواب و خور بر خود ناگوار ساخته مشقتها بسیار کشید هیچ مفید نه افتاد آخر پیش پیر شکایت برد شیخ تبسم فرموده ارشاد فرمودند که پیش ما آئی و چشم بند کرده روئے ما ببین چون عمل آورد دید که چهرهٔ مبارک پیر خود همچو ماه چهار ده لامع و روشن است همو نوقت آن خطرهٔ ماضی یاد آمد توبه کرد و فیضیاب گردید

حالانکه این سخن بدظنی وعیب چینی بنود مرشد بشر است نه ملک نه جن نه بت بشر را کار بشری
لازم است همچو خوردن وآشامیدن وخفتن وبرخاستن ونکاح کردن وتوالد وتناسل
جاری کردن وبازار وکوچه گردیدن وخرید وفروخت نمودن ونیز طلب قوت نمودن
ودر خلائق هم جلیس وهمکلام شدن ومریض شدن ودوا خوردن وبحوادث هاے
گوناگون درآمدن کار پیری را هیچ ضرر نیست اگر اتباع سنت واجتناب بدعت باشد
ودر امور خاندان خود هوشیار اگر درینحال چیزی در نظر مرید درآمد از جهل عقل داند
وگرنه از صحبت مرشد دور افتد وحال خضر موسی علیه السلام خوب معلوم که در قصص موسی
علیه السلام از امور خضر علیه السلام درمیان شان جدائی افتاد پس ما یا نراچه شمار هرچه
هرچه فرماید پیر ومرید عمل کردنش واجب داند ودرپے امور شان شدن خرابی آرد
درین محل حکایتے خوش اعتقادی یاد آمد وآن اینست باری حضرت مرشد عمداً
درنظر مرید فعلی گریه صادر آورد وفراموش شد مرید دیده ودانسته هیچ در تصور نیاورد
ونه از مرشد کنایتاً وصراحتاً پرسید ودر کار خود مشغول ومصروف ماند ودر اعتقاد هیچ
سستی نیاورد ونه چنین وچنین کرد روز بروز اعتقاد را مزید ساخت بعد مدتے پیر ازو پرسید
که ای صادق الاعتقاد اعتقاد تو برمن زاید تر است حالانکه از من کاری نکردنی دیدی نه
ازمن پرسیدے ونه روگردانی کردی این چه حال است مرید دست بسته عرض ساخت
که ای روشن ضمیر من شرط پیر عصمت مطلق کجا است چونکه اولیاء الله را گناه ممکن است
در ذات شما چه اشتباه اید بلکه دیدم که درجه آنحضرت از توبه ترقی یافت چونکه هر گناه بعد توبه
عبادتی عجیب میشود ودیگر دانستم که اندرون چه رازیست که فهم من کار نکرد چه محل پیرو
است وچون مرید هم چنین اخلاص ها بجا آورد ومشقت ها کرده از فیض خاندان خود مستفیض
گشت وآرزوئی او بال گرفته بخاندانی دیگر جویا گشت باید که مرشد خود را راضی کرده
اجازت گرفته بخاندانی دیگر بیعت نماید جائز گردد مگر اعتقاد به مرشد اولی درست دارد ویا
اگر سیری نشده وتشنگی او باقیماند وظرف او جویای اعلی هست باید که مرشد او را اجازت
دهد وگرنه خود بحیله اجازت گرفته بیعت از شیخ ثانی که کامل الهدایت باشد باید گردد واز اعتقاد

درست دارد وداند که قسمت خود آنجا نبود واگر نه اینهم رفت وآنهم رفت ویا مرشد در سفر هستند
رفتنش محال وآتش شوق تیز گردد بیعت او ضرور افتاد ویا دید که با اہل دنیا و بطلب دنیا
مبتلا گردیده در شریعت وطریقت او فتوری یافته شود از مرشد دیگر فیض باطن محبت
ومعرفت حاصل نماید ویا ہر چیکه با دارشاد رسیده باشد بر آن مختصر محنت شاقه کشد تا که
قطرهٔ دریا گردد اینهم کمال استقلال نیست نه که در بدر گردیدن و ہر جائے شدن عادت
دارد وخود را بے اعتبار گرداند مرید ومرتد گردد حق سبحانه تعالیٰ ازین اعتقاد وخیالات
نگاهدارد وطلب فیض باطنی ہر طریقت حاصل کردن کار پهلوانان ومشتاقان ومحنت
کشان وزاہدان است که خود را از خواهشات نفسانی دور دارند وحظ بر طریقت باطنی
حاصل کرده در بحر معرفت الٰهی مستغرق میشوند مگر بیعت سلسله شکسته شده نداند وبه پیران کبار
نظر دارد وبیعت طفل جائز است که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم از طفلان
بیعت گرفته اند باری در مجلس شریف آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم طفلی آمده
خواهش بیعت کرد حضرت آن طفل را نزد خود نشانده بر سر وپشت وے از دست
مبارک مس فرموده دعاء خیر وبرکت فرمودند اگر طفل برغبت خود یا باتباع کسے بیعت
کرد بعد رسیدن بسن شعور اختیار است که بدست دیگر بیعت نماید یا بر همان بیعت
قایم ماند اگرچه شایسته پیر است وبیعت زنان هم جائز است از جماعت مشایخین شوهر
خود باشد یا غیر از شوهر لازم که ایشان را از عقاید ایمان واسلام آگاه کنند واز اجتناب
شرک وبدعت توبه دهند وکار همتش را تلقین فرمایند اگر طالب سلوک باشد ووقت بیعت
دست خود در دست زنان ندهند بلکه رومال یا پارچانیکه یکطرف در دست شان بدهند
وطرف ثانی بدست خود بگیرند ودر بیعت آرند وتعلیم وتلقین کنند ترغیب بیعت یعنی بیعت
دادن وبیعت گرفتن هدایت از قرآن مجید است کما قال الله تعالیٰ ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عٰهد علیه
الله فسیؤتیه اجراً عظیما ودر احادیث شریف بسیار جا مذکور است وعلما بیعت را سنت
گفته اند واین سنت مثل سنت ختنه است که مابین هنود ومسلمین تمیز آرد وہر که ختنه

گردمسلمین شد هرکه انکار کرد کافر هنود گردید و همبرین قیاس هرکه داخل بیعت شد
سنی حقیقی گشت یعنی که رسول خدا صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم قوم سنت وجماعت را
از سه هفتاد وملت استثنا فرموده اند مرتبه اهل سنت جماعت یافت ناجی شد وهرکه از بیعت
انکار کرد یا دلیلی پیش آرد منکر فرمان خدا ورسول گردید از جماعت سنیان خارج گشت
وتارک سنت بیعت وتارک خفته محشور با شیاطین هنودان گردید سبحان الله چه سنتے است
که طریق اسلام وایمان را هدایت میشود موصل الی الله را هادی میگردد ودر مذهب صوفیه
علیهم الرحمة بیعت را واجب وفرض میدانند که موصل الی المطلب است اے یاران
حق بین وحق پرست این نعمت عظیم را از دست ندهید وزمانهٔ عمر کوتاه است ودشمن
همین در پے است که خطرات گوناگون بیفزاید ودلیل هاے خرابی میفرماید تا دم
واپسین دست بر آرد اول میگوید که بیعت شرط اسلام کجا هست که بیعت مینمائی بلکه
کار بدعتیان است وهرکه این لطیفهٔ شیطان را می فهمند ودر دل جاے دهند واز
اخوان الشیاطین میشوند بلکه دیگران را با خود خراب میکنند وچون کسے بصحبت نیک در
رسید گفت بدعت چه طور شد اگر حکم خدا بنودی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
از اصحاب کرام رضی الله عنهم بیعت نگرفتی حالانکه طریقهٔ بیعت در صحابه رضی الله عنه
وآل عظام وتابعین وتبع تابعین ودر جمیع اولیاے نامدار تا این زمان جاری هست
همچنین دلائلها از احادیث وکتب وتواریخ پیش کرده تالیف قلوب بجا آرد تا که بیعت
استوار شد ناگاه وسوسهٔ دیگر ورزد که درین زمان مانند اصحاب کرام رضی الله عنهم
آیمه عظام رضی الله عنه واولیاء عالیشان کجا است اگر کسے هست بفلان فلان عیوب
معیوب هست بر تقدیر اینهم اگر قبول کردی تو قابل بیعت نیستی که از مردجان تو
چگونه شود وشقتها چه طور بردارد این امر ضعیفی را شاید وبوقت اخیر توبه گیرد که در توبه
باز است بر اینهم اگر فی الواقعی کمر بستهٔ زر میباید ووقت نیک میشاید وای صاحبان
آخرت اندیش واے دانایان ودوربین غور فرمایند که انوار دین محمدی صلی الله علیه وآله
وسلم وفیوض باطنی آنحضرت جاری ومملو وبے عیب ذات خدا بشر را بشریت

لازم و عمر را قیام و پائداری نیست کسے از عمر خود واقفیت ندارد ہر جوان پیر نمیشود
پیر مسلوب الحواس وضعیف القوی میشود اینجا چراغ را روشن کردن است و پنبہ
از گوش ہوشش بر آوردن است بوقت قریب بیعت کردن چہ سود دارد
وحشت در دل موت بر سر اگر انکار کند کافر گردد و گر اقرار کند نمیتوانند مگر این
بیعت بیعت توبہ و نوعی بانتساب خاندانی میشود مگر ہوش و عقل ایجاب قبول باشد
ورنہ مومن و مسلمین را اللہ کریم و شفیع المذنبین است و خداطلبی را زر چہ کار و کار خیر را
استخارہ چہ حاجت کہ ساعت و وقت نیک طلبد وقتیکہ توبہ کرد و خداجوئی نمود
آنوقت از ہمہ اوقات خوبتر است کہ این را معراج وقت دانند یا دخول جنت شمارد
و یک دوگانۂ جوانی بہ از عبادت ہفتاد سال پیری و مرتبۂ جوان صالح چہ مرتبہ ایست
کہ پیران رکوع شعار در محراب پشیمانی سر بسجود اند حتی کہ در میدان حشر پیش جوانان
بہشت از شرمساری پیری رو نمایند اے جوانان جنتی جنت از دست ندہند و وقت
جوانی را نگاہدارید و کار بیعت را دست کشایند و چون و چرا را بر طاق دارید و خیالات
شیطانی را واگذارند کار امروز بفردا اندازید چنان نشود کہ بہار از دست رود و خزان
بر سر آید بجز وحشت ہیچ حاصل نشود و شرائط پیر مرشد کسے ہست کہ متبع سنت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ والہ واصحابہ وسلم ظاہراً و باطناً گردد و بر عقیدہ بزرگان سلف ماند و
حضرت سید عبدالقادر جیلانی غوث الاعظم و حضرت خواجہ معین الدین چشتے
و حضرت شیخ الاسلام گنج شکر و حضرت سید خواجہ بہاء الدین نقشبند و حضرت
شیخ احمد فاروقی سرہندی مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہم اجمعین۔ و کتب ضروری کہ
از علم و فقہ و حدیث و تفسیر بہرہ داشتہ باشد در مطالع دارد تا کہ مجتنب شرک و
و بدعت شدہ واقف امور دین اسلام گردد و نیز کتب ملفوظات و مکتوبات و اخلاق
صوفیہ مثل منہاج العابدین و کیمیائے سعادت و مانند آنہا برائے تصفیہ و تزکیہ
و برائے تعلیم مریدان بسیار مفید است و واقف گردد و از دنیا و اہل دنیا احتراز کند
اوقات خود را بوظائف و اعمال نیک تقسیم کند خلوت انزوا پذیرد امید از خدا و یاس از

ماسوا لازم شناسد و تلاوت قرآن مجید مؤده باشد و بکثرت ذکر از کیفیات باطن
بهره مند بوده توبه و انابت و زهد و ورع و تقوی و صبر و قناعت و توکل و تسلیم و
رضا طریقهٔ خود دارد و از دیدن او خدا سبحانه یاد آید از مجلس او دنیا دور شود و شوق
عبادت گردد و دل را صفائی از خواطر دست دهد اگر قادریست صفائی قلب و مناسبت
بعالم ارواح و ملائک و از گذشته و آینده علم نقد وقت شود و اگر چشتی است از صحبت او
ذوق و شوق گرمی و بیتابی دل و ترک و تجرید حاصل گردد و اگر نقشبندی است حضور
جمعیت و نسبت یادداشت و بیخودی و جذبات واردات دست دهد و اگر مجددیست
نیز حضور و جمعیت و نسبت یادداشت و بیخودی و جذبات و ارادات الخ در لطائف
فوقانیه کیفیات و صفائی نسبت باطن و انوار و اسرار و کمالات و حقایق که در طریقه
مجددیه مقرر است پیدا شود و اگر در صحبت او این همه احوال تفصیلاً و تفریقاً ظهور نکند
صحبت کارگر نشود و نسبت طریقت بر خود داشتن کار ننگ و عار است و اگر در
صورت تعلیم هم واقف نگردد طریقت را بدنام کردن است و پیشه بزرگان خود اختیار
کرده سعی بلیغ رساند هرگاه پیران با مور قبایح مرتکب باشند مریدان را سندے
حاصل شود پیری مریدی بتقوی و از فیوض سلوک طریقت میشود و اگر کسے وانکه
پیری از سیفی و عزایم و چله کشی و اربعین نشینی به کیفیت باطن و کشف خرقهٔ عادت
میشود این امر کفار و جوگیان را میباشد و ریاضت و پرهیز و ترک ماکولات و
ملبوسات تسخیر جاهلان سیگر چنانچه سیفیها و نقوش و تعویذ و فلیته ها دست غیب و
حکومت جنات برای کسب دنیا است اعتباری ندارد و اینهم برای شکم پروری و
عزت دنیا افزونی و تسخیر امرا و سلاطین و عوام است در ینباب حصول معرفت خدا
کجا بلکه آخرت هم محال و اتباع پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم دین مسلمانی
است و راه قرب الی الله مرشد را باید که طریق پیران طریقت در راه درویشان
حقیقت اختیار نماید و درویشی آنست که با خدا بود و حسن اخلاق که تخلقوا باخلاق الله
است و خلق محمدی را پیرو شود و اتباع شریعت گیرد و دل از خواطر غیر پرداخته

ظاہر و باطن باتباع حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ والہ واصحابہ وسلم پیراستہ
ودوام حضور کہ مرتبہ احسان است باطن خود گرداند و توحید افعالی یعنے افعال
خود را از فعل یکفاعل دیدن و توحید صفاتی صفات خود را پر تو صفات حق سبحانہ
یافتن و ذات خود را و ذات او تعالی محو دیدن این کار و کسب درویشان است
عجب سعادت و شرافت واعلی مرتبہ ایست اگر حق سبحانہ و تعالی و تنزہ ذاتہ عطا
کند و محروم ندارد این کار اولیاء اللہ است و خلافت و اجازت عجب کار عظیم و
و دشوار است و ہر کس و ناکس را شایستگی نیست و شایستہ خلافت باین صفات
باشد کہ بنسبت طریقہ خود و حالات باطن کسب نمودہ و تہذیب اخلاق و صبر و توکل
و رضا و تسلیم و ترک دنیا کردہ و اتباع پیران سلف نمودہ و بمرتبہ بلند رسیدہ باشد و
مریدان و طالبان را باشغال بسیر و سلوک از قوت باطن خود ہدایت نماید و بحصول
حالات و کیفیات باطن بجز تلقین اذکار اجازت حرام است و خلاف پیران کبار
کہ یکی را مغرور ساختن و دیگرے را محروم گردانیدن دور است از عقل و شرع چہ
جائیکہ بی اجازت پیر شدن و بعد مردن پیر بزرگوار پسر نابالغ و بے فہم خیر و شر را
پیر کردن و یا جتماع مجلس سمع و تقسیم شیرینی جمع شدہ یکی را تقرر نمودہ پیر کردن باین
تقلید با پیر و مرشد شدن محال و نزد مشایخ کرام رحمۃ اللہ علیہم ناجائز مگر طریقہ اویسیہ
و ولایت وطنی من جانب اللہ و ہدایت اللہ است آثار شان عاشق رسول اللہ و
مطیع سنن حبیب خدا صلی اللہ علیہ و آلہ واصحابہ وسلم و علامات و کرامت شان
بر خلائق مکشوف و ہر ہمن در ہیچ کار مصنوعی حسن پذیر نیست و مجتمع شدہ یکی را سرفراز
کردن کار احکام وجودگی ما و اہلیان نشاط است و مشایخی را چہ زیبا بجز کسب باطنی اللہ
تعالی ہمہ طالبان طریقت و این نااہل را رضای خود و رضائے حبیب خود صلی اللہ
علیہ والہ واصحابہ وسلم کرامت فرماید و مستغرق دارد آمین یا رب العالمین رباعی
خدا یا بحق بنے فاطمہ کہ بر قول ایمان کنی خاتمہ اگر دعوتم رد کنی در قبول من و
دست و دامان آل رسول و طریقہ بیعت گرفتن اینست باید کہ مرشد با وضو باشد و

مرید را نیز حکم وضو کنند واگر بیعت اسلامیہ است اور اموی و ناخن تراشیدہ غسل کنانند
باقی را وضو کافی است و بعضی بزرگان دوگانہ توبہ قبل بیعت از مرید ادا می کنانند
چنانچہ ترکیب بیعت پیران نقشبندیہ چنانست ہرگاہ کہ شخصے بخدمت شریف حضرت
پیر دستگیر ہادی زمان جناب مولانا غلام علیشاہ صاحب قدس سرہ حاضر گشتہ
طلب حق مینمود و بیعت طریقہ میخواست حضرت موصوف آنکس را بطرف مشائخان
دیگر رجوع مینمایند و مینمودند و میفرمودند کہ ازین فقیر دیگر مشائخین این شہر اعلی و افضل اند
شما پیش اوشان رفتہ بیعت کنید پس بعد تکرار بسیار اگر آنکس بجز بیعت حضرت قبلہ بر
بیعت دیگر راضی نمیشود و صدق و ارادت بان حضرت در آورد آنگاہ ارشاد فرمودند
کہ استخارہ سنت است شما سہ بار یا پنج بار یا ہفت بار استخارہ کنید بعد ازان قصد بیعت
نمائید آنکس استخارہ میکند و کیفیت استخارہ پیش حضرت عرض مینمود اگر استخارہ
درست شد و در حق آنکس بیعت بہتر معلوم گردید حضرت موصوف آنکس را وضو
کنانیدہ دو زانو روبروے خود بہ نشانندہ استغفار میفرمودند و گفتند کہ ارادہ کدام
طریقہ از طرق اربعہ میداری آنکس بہر طریقہ کہ تخصیص کند میفرمودند بعض کسان حوالہ
طریقہ طرف حضرت قبلہ مینمودند و میگفتند ما را غرض از موصل الی المطلب است در
ہر طریقہ کہ خواہند داخل فرمایند آنکس را در طریقہ عالیہ نقشبندیہ داخل میفرمودند
کیفیت داخل کردن اینست کہ شجرہ طیبہ آن طریقہ کہ دران بیعت مطلوب
باشد من ابتدا الی آخرہ خواند فاتحہ بر ارواح طیبات مشائخین آنطریقہ خواندند
بعد ازان ہر دو دست آنکس از ہر دو دست مبارک خویش محکم میگرفتند و می
فرمایند بگو استغفر اللہ الذی من ذنب وخطیئۃ واتوب الیہ سہ بار تکرار این
کلمات میفرمایند بعد ازان یکبار امنت باللہ وملائکتہ وکتبہ ورسلہ والیوم الاخر
والقدر خیرہ وشرہ من اللہ تعالی والبعث بعد الموت یکبار امنت باللہ کما ہو باسمائہ
وصفاتہ وقبلت جمیع احکامہ وسہ بار لا الہ الا اللہ محمد الرسول اللہ ویکبار
اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ واشہد ان محمد عبدہ ورسولہ بعد ازان

دستش از دست مبارک خود جدا نموده میفرمایند چشم را بند کرده زبان بکام چسپانیده
بقلب متوجه شود بعد ازان بر وے توجه میفرمایند و بعد فراغت توجه دست
مبارک برداشته برای وے دعا میفرمایند باین کلمات الہی عاقبت بخیر گردان و
گناهان عفو گردان از محبوبین خویش گردان و از دوستان خویش گردان اتباع
شریعت نصیب کن فایده و بعضے بزرگان چنین فرموده اند که وقت بیعت مرشد
را لازم که از قلب متوجه شده از فیض سلسلهٔ پیران کبار خود طلبد و بجناب کبریا
تعالی قبول بیعت گرفتن و خود را قایم ماندن مرید بوسیلهٔ نسبت بزرگان التجا
کند و مرید را پیش خود بحیلهٔ ادب بنشاند و خود بجناب پیران کبار فاتحه خوانده این
خطبه بخواند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله نحمده و نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله
من شرور انفسنا و من سیات اعمالنا من یهدی الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی
له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله صلی الله علیه و اله و اصحابه
و سلم ٭ و بعده مرید را استغفار سه مرتبه دهد و توبه از گزشته و آئنده از زبان او
گویانند تا که خوب بفهمد هندیان زبان عربی نمیدانند بعبارت عربی او شان را چه سود
آید که توبه در دل جا گیرد و بعده از رکن ایمان او را آگاه نماید که رکن اعظم ایمان
دو هست یکے توحید دیگر رسالت این را بفهماند تا که شرک و بدعت باز مانده مطیع
رسالت شود و کلمهٔ طیب او را تلقین کند و معنیش بفهماند توحید و رسالت همین است
بعده ایمان اجمالی تلقین کند و آن اینست آمنت بالله و بما جاء من عند الله علی مراد الله
و آمنت برسول الله و بما جاء من عند رسول الله علی مراد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و نیز مرید را بخواند اللهم نتبرء یت من جمیع الادیان و جمیع العصیان و اسلمت الان و اقول
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و نیز بمرید بگوید که بگو بایعت رسول
الله صلی الله علیه و اله وسلم بواسطه خلفائه علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و ان
محمد الرسول الله و اقام الصلوٰة و ایتاء الزکوٰة و صوم رمضان و حج البیت ان استطعت
الیه سبیلا ٭ و بایعت رسول الله صلی الله علیه وسلم بواسطه خلفائه علی ان لا اشرک بالله

شیأً ولا اسرق ولا اذنی ولا اقتل ولا ائتی ببهتان افتریه بین یدی ورجلی ولا اعصیہ فی
معروف ۞ وبعدہ اقرار واجتناب وانکار شرک وبدعت وکبائر گیرد وقایم شدن بر ارکان
خمسہ اسلام اقرار گیرد وچون برین قایم شدہ دست او بر دست خود بگیرد وبپرسد کہ
در کدام خاندان داخل میشوی بخواہش او بگوید کہ من باجازت پیر خود ترا در خاندان
فلان قدسہ نشان داخل کردم باینطور سہ بار تکرار کند مرید ہم ایجاب سازد وخود
مرشد این دو ایتین بخواند یکی یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ وابتغوا الیہ الوسیلۃ وجاہدوا
فی سبیلہ لعلکم تفلحون ۞ دویم ۞ ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ ید اللہ فوق
ایدیہم فمن نکث فانما ینکث علیٰ نفسہ ومن اوفٰی بما عٰہد علیہ اللہ فسیوتیہ اجراً عظیماً
بخواند بعد خود چشم بستہ بسوی قلب او متوجہ شدہ ہمتے وقوتے توجہ سازد تا
قلب او را در طریقت خود نسبتے پیدا آید کہ مرید شایق گردد وفرصتے دست دہد از
ارشاد مستفیض کند وگرنہ باتباع شریعت واجتناب بدعت وترک عصیان
نصیحت دہد وبعدہ برای خود وبرای مرید وحاضران مجلس مومنین ومسلمین با دعا
وفاتحہ بخواند واگر کسے استعداد ویا طاقت خواندن ندارد وانرا بر استغفار وکلمۂ
طیب وایمان اجمالی ونصیحت ضروری اکتفا کند وبعضی بزرگان بعد انفراغ بیعت
دوگانہ شکریہ داخل بیعت را نیز حکم میدہند وبعضے بزرگان الوش را ہم جائز داشتہ
ہیچو پیالۂ شربت ویا قند مصری واز قسم شیرینی ہا از لب خود الوش فرمودہ میدہند کہ مرید
از فیض باطن شان بذریعہ لعاب باطن مرید از مرض گناہان وسیاہی شرک وبدعت
دور شدہ مجلا ومنور گردد وبدلیل قول سور المومنین شفاء مرید چون مرشد را از اکمل
المومنین دیدہ حکیم حاذق شناختہ دوا جوئی امراض خود شدہ لعاب شریف شان را
ہیچو آبحیات کالولد المولود جام کوثر نوش جان کردہ ہمہ امراض عصیانی چون برگ
باد خزانی برباد رفت خود عریان وپاک شد کالولد المولود گردیدہ بشادی حیات دائمی
راہ راست برگرفت چون این طریق را بدعت گفتن نمیتواند بلکہ در اہل عرب از ان
زمان تا حال ہر کہ مریض شود در آب لعاب مجمع مومنین ومسلمین انداختہ

مینوشانند و شفا میابد و اکثر حکایت ہای بزرگان شنیده باشند که کسی وسلے برائے
دیگر طعام خورده خود داشته تشریف ازین جہان بردند و آن صاحب حصنه بجرد
آمدن و نوش کردن صاحب ولایت و کشف و کرامات گردیدند و بعضی فقرا پارهٔ
نان که در دہن شان بود کسے آمده طلبید و آن طالب گرفته فی الفور نوش کرد که
بجرد فرود آمدن حلق از عرش تا سری معائنه حالش گردید و از حوال حضرت حامد
ولی در عطاش در کتابی دیده شد باری پدر بزرگوار آنحضرت از خرما بالیده قدری
از دندان مبارک قطع کرده الوش فرمودند و باقی را بر بالای طاق گذاشتند چون
صاحبزادگان دیگر ہم عصر آن آمدند و ہمه او شان را اشارت کرده فرمودند که در انجا
چیزی داشته ام آنرا بگیرید و بخورید و ہر یک میرفت و میدید بجز ماری سیاه در نظر
شان نیامد ترسیده باز آمدند از ادب ہیچ نگفتند بعد سوئے حضرت موصوف
حامد منظر فرمودند بفور از نظر حضرت قدسی جناب بلا تامل خرما افتاد و بیفکر گرفتند پدر
بزرگوار فرمودند حصه ہر کس که بود باو رسیده و کرامت ہائے حضرت ولی اظہر
من الشمس است عیان را چه بیان مریدی پیش پیری خدمتہا از مدت مدیدی می
کشید باری پیر و مرشد فرمود که اسے مرید پیاله آب پر کرده در حجره من بیا موافق
فرمودن مرشد خود آب برد و حضرت ذات مرشد آب را دیده در دہان گرفت
در پیالهٔ آب باز بر آورد و آن آب مثل کف شیر بود و مرید را ارشاد کرد بگیر بگیر و
ان مرید طالع بلند ہمه آب را نوش کرد چون بر آمد طیور گنجشک ہا بر سر و کتف آن
مرید نشستن گرفت ہر کس که دید مسخر آن گردید ظاہر این چه شد و باطن چه شد
خدا داند حال باطن گفتن دیگر از راچه مجال و تاثیر الوش چه رنگہا رو نمود و صحبت پیر
الکثیر اعظم است و کسی را از الوش شریف مشرف شد و صحبت ورزیده کمر خدمت
بر میان جان بسته شب و روز حاضر باشی و جان فشانی مینمودند باید که او را از
ظاہر و باطن پیراستهٔ شریعت گردانند تا که پایش لغزیده نشود و بقعر خرابی
نشد و رکب منزل مقصود ہمین است بعد مدتی شایسته کرد او را راسته

اطوار لائق شه سوار گردید و اورا وظیفه یا شغلی تعلیم دهد تا که عادت پذیر وزاویه گیر گردد
بعد ازان ذکر او را تلقین کند و از مقام آگاه سازد و از نظر داشت مقام و ذکر
با فکر رابطه بوقوف عددی و زمانی وی را مفهوم گرداند و خود خبرداری او کند یعنی توجه
بر روزه از نظر و قلب بسوی قلب او کرده باشند که زنگ و لوث دور شده
انوار مقام او پیدا گردد روز بروز لذتی و ذوقی پیدا آید و قبض شدن نده همت و توجه
نسبت خود را در ذهن و قلب مرید نیز نماید همچنانکه کبوتر به بچه گان خود. اگر کبوتر یک
ساعت به بچه گان خود خبر نگیرند حال شان دیگرگون میشوند بلکه باز صیاد در کمین
همچنین خطرهٔ شیطانی در دل مرید پیدا میشود و قربان پیران هدایت شویم که چه عنایت
و پرورشی و هدایت مامضغهٔ بی پر و بال را یک بازوی کثرت ذکر و یک بازوی
توجه خود سرفراز فرموده بکاشانه عرش پرواز میبایند و باز از سیر جهات پر آلایش
خاک را بریده جویای سیر انفسی راه داده بزاویه فنای نشانند ذکر بر دو قسم است
یکی جهر و دیگرے خفی. و در ذکر جهر مفاد کثیره حاصل میشود برائے علاج دل
که دفع خطرات و پاسبانی حواس خمسه و یکسو شدن خاطر میشود جذبات و حرارت
بقوت ضرب ذکر پیدا آید مگر این از صحرائی و تنهائی بے شرکت غیر میباید و هرجا
و هر وقت نمیشود اگر کند خلائق از و ظاهرًا و باطنًا بیزار شوند خواب و آرام او شان
را تلخ گردد انکار کنند گنهگار شوند دگر ساکت مانند بے آرام گردد و ذاکر مبتدی را بلا
دیگر بر سرے آید که خود می فهمد و خطرات در دل جاے آرد که کسان آواز را شنیده
مرا ذاکر بزرگ میدانند و ولی میشناسند پس مابین ایشان بزرگتر هستم چون این تا
انفراغ دد امنگیر او شد ذکر او خراب شد و فکر و رابطه او دور شد و صفائی دل او در محال
افتاد چون کسی در تنهائی یا ویرانه یا صحرا اختیار کرد بوقوف زمانه خود ذکر جهر با فکر رابطه بشوق
و ذوق بضرب شدت کردن گرفت حواس خمسه ظاهری او فنا میشود که اولا در گوش
او بجز صوت ذکر هیچ نیاید چون چشم کشاده همه انوار ذکر رو داد چون لذت او چشید
از مستی بیخودی بجوش شنیدن گرفت جوش در تن افتاد از هر بن موی لرزه در

افتاد هوش از خود ربود مساس دست بر داشت بجز ذکر هیچگونه خیالی در نیاید ذکر
چهره را شایستگی و خصوصیت میباید و ذکر خفی عجب ذکریست که از بیان او قلب را تلذذ
و قالب را اضمحلال پیدا میشود چون ذاکر بذکر اراده کرد همو توقت ذکر کردن گرفت
و چشم او نرگس وار صورت بست و صدف وار پر گهر شده پردهٔ آب بر خود کشیده
ته نشین شدن گرفت چهرهٔ ارغوانی نموده رنگ زعفرانی بر جبین آورده مقنعهٔ
شرم بر سر کشیده گردن بسوی کنار کج کرده دید بدید شد هیچو عاشقان که راز خود
بکسی نمیگوید و خیال وصال و تصور جمال در دل میدارد و بدیگران گفتن فحش صریح
انگارد در هر حال بجز ذکر او را کاری ندارد بلکه آب و خور حرام دارد و دیگران از
حال او از یک سر مو واقف نمی شوند و کسی که جنونی گوید و کسی مریض مگر پردهٔ او فاش
نمیشود بجز آثار و علامت و کار ذاکران خفی همچنین است و کسی از اعمال شان
آگاهی نمیدارد که چه میکنند و چه میگویند و چه میخوانند ماشاء الله چه رازداری و پرده
داری بست این ذکر هر وقت میتوان شد چه خفته و نشسته و برخاسته و در
حرکت و در مشی و در مجمع عام و در خلوت خاص و کسے را نه اذیت نه انکار نه پردهٔ
دری نه در بازار کار عاشقان را بجز معشوق بکسے سرو کار چون ذکر خفی را پیشهٔ خود
ساخت کار فکر او بالاتر گرفت هر روز صورتے دیگر پیدا آید و از حدیث شریف
و از کتب صوفیه فضل خفی بر جهر ثابت است و آنانکه بر جهر عمل میکنند در آخر
بخفی انجام میرسانند و همه لطائف و از هر بن موی بر کرا ذکر جاری میشود اینجا کار
خفی است جهر متصور نمی شود آنانکه در ابتدا بخفی مشغول شوند ابتدا و انتها سے
او شان یکسان است بلکه سکونت میورزند بهر طور که باشد ذکر افضل و موصل
الی المطلب است و غلبهٔ محبت بکثرت اذکار و ریاضت میشود و اسرار توحید
ظاهر میگردد و آن دیدن یک هستی در ممکنات است نه آن ممکنات را عین
ذات حق سبحانه تعالی گمان نمودن درینحال سالک را استغراقی و حالتے
پیدا میشود که بوهم و خیال همه ممکنات فنا شده یک هستی رو مینماید چون

حالش فرود آمد ازان خیال باز ماند یا شیخی صاحب قوت دست او گرفته
بالا تر آرد چون فهمید بر خود مانند بید لرزید و توبه کرد از مقام بمقام اعلے
فائز گردید مقامیست و به تقلید ارباب حال بوهم و خیال این معرفت بزبان
راندن و خود را موحد گرفتن دور است از عقل و شرع و اولیاء الله و
حضرات صد صد ورق و مطیع ایشان این حالات را دیده اند و
یافته بعد انفراغ حال خود بحال یکدیگر همکلامے فرموده اند تصورات
برده اند و تاویلات کرده اند چون بحر فیوض شفقت آنحضرات هرکرا
دستگیر شده موافق مذاق انبیا علیهم السلام مستفیض و ممتاز گردانیده و
رویش باخدا و بمرتبهٔ احسان رسید و در کلام حضرات صوفیه و در اوش
پے بردن و چون و چرا کردن و طعنه زدن کار گمراهے و شیاطینی است
که شیطان در عرق حسد غرق شده امر حاکم را فراموش کرد ملعون گردید
و جامهٔ آتش کبر برخود راست کرد و خاک در چشمش افتاد و طوق در
گردنش افتاد حقتعالی هر بشر را از کار شیطانی محفوظ دارد و بنی آدم را کار
پشیمانے نسزد تا که ذکر و فکر نصیب او شود و نزد سالکان طریقت و معارفان
حقیقت ذکر و حبس را طهارت تعلیم طالبان میدارند و آن اسم ذات و
نفی اثبات است یعنی الله هو گفتن را اسم ذات میگویند و کلمهٔ تهلیل
یعنے لا اله الا الله رابطه کردن نفے اثبات میگویند فقط اسم ذات
مِن ابتدائی الے آخر سلوک اسم ذات میکنند و بعضی همبر این
مثال نفے اثبات رامیکنند و بعضے از ابتدا از اسم ذات کنانیده انتها
به نفی اثبات میرسانند و بعضے برعکس این کنند و هر سالک که در طریقه
طهارت داشته ازان طریق اقدس فیضیاب شده باشد آنرا خوب واضح
و آنانکه در کتب مسائل دیده کلامها میکنند اوشان در اکثر غلطی می افتند
و از شرمندگی چون و چرا و تعالی لسانی و لاف زنی را الگ نمی بندند و در هر قسم

ذکر بحور نعمت ها موج زن اند و فیوض اسرارها جوش زن و آن اسرار غامضہ و رموز بیواسطہ متلذذ اند بجز شہسواران سالک طریق معرفت حقیقت و شناوران بحر فنائیت دیگرے را چہ یارا کہ سر مو حرکت آرد بقول سعدی علیہ الرحمۃ رباعی ای مرغ سحر عشق ز پروانہ بیاموز؛ کان سوختہ را جان شد و آواز نیامد؛ این مدعیان در طلبش بیخبرانند؛ کانرا کہ خبر شد خبرش باز نیامد؛ پس لازم آمد و ضرور افتاد کہ پیش غیر مقلد و صوفیان کتاب خوان نہ نشیند و دست خود بدست اوشان بہ بیعت ندہد چونکہ از حالات و رموزات صوفیہ بسبب ارادت واقف نیستند بیچارہ طالب حصول طریق معرفت چہ جائیکہ از شریعت دور افتادہ در ضلالت مقعر شرک و کفر در افتد اللھم انی اعوذ بک من شرور الشیطان واھدنا الصراط المستقیم لہذا طالبان را باید کہ بدست شیخ کہ سلسلۂ صحیح باوشان رسیدہ باشد و مشقت در سلوک فیض کہ از شیوخ کبار حاصل کردہ باشد ازان بیعت گرفتہ و توجہ دوام بحال خود بکار بردہ باشند و اتباع شریعت غرہ و پیروی سنن حبیب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش داشتہ و ترک بدعت و اجتناب امور ضلالت و ترک مکروہات را عمل خود سازد تا کہ شریعت مستحکم و مستقل شدہ پیشہ سلوک اختیار کند و بر دست چنین شیخ بیعت گرفتہ در سلوک مشغول شوند اگر سہوے و خطائے پیش آید از مرشد خود خوف کردہ پرسیدن طاقت نیارد لازم کہ این رسالہ را دیدہ بغور فہمیدہ بطریق ارشاد مرشد خود ہر مقام را فہمیدہ و تصور دیدہ اشغال ہر مقام خود پیش گیرند و یاد آرند و تعلیم دہند و زاد کم اللہ تعالی فیوضا و برکتا من فیوض پیران کبار۔

فصل دویم در بیان مراقبہ لطائف خمسہ منسوبات

بدانکہ در طریقہ نقشبندیہ عالیہ زادھا اللہ فیوضنا و برکتا الی یوم الدین دہ لطائف و ستہ کمالات و ہفت حقایق و حب صرفہ ذاتیہ وغیرہ مقرر است کہ حصول آن بجز تعلیم و تلقین ... و فیض ... پیر خود بدیدن کتب ما و اقوت مزاج خود اصلا ممکن

نیست بدان اے طالب صادق و شناور بحر سلوک کہ سبق اول طالب را
توبہ دادہ در طریقۂ عالیہ سلوک خود داخل کردہ تاکید ادائی نماز پنجگانہ بکند و
وقت مراقبہ معین گرداند و بوقت متوجہ شدن مراقبہ اول فاتحہ بنام پیران
بدہد و بعدہ استغفار بست و پنج بار بخواند این الفاظ بگوید کہ من متوجہ
بسوے قلب و قلب متوجہ بطرف او ذات کہ بیچون و بیچگونہ ہست از آن ذات
فیض مے آید بر قلب مرشد من و از قلب مرشد بر قلب من مے آید و بمعنی
الفاظ در تصور دارد یعنے کہ من بینم در قلب و در قلب نور خدا و نور ذات مملو
است و بقوت مرشد ترقی بیابد این تصور داشتہ زبان بکام چسپاند و چشم
بہ بندد و جلسۂ ادب بہ نشیند و وضوے ظاہری و باطنی بکند و وضوے ظاہر
عبارت است از رو و دست و پا و مسح سر کردن است و وضوی باطنی پاک کردن
خیال است از جمیع خطرات را بند کند و باین جلسہ بزبان قلب اسم ذات
اللہ ہو اللہ ذکر کند بعد دلبست و پنجہزار در لیل و نہار چہ نشستہ و برخواست
بیدار چہ خفتہ چہ خوردن و آشامیدن و چہ در رفتن و ماندن و قلب
قلبی عبارت از آن است زیر پستان چپ بفاصلۂ دو انگشت مائل پہلو
صنوبریست و آن قلب حقیقی واقع است کہ وسعت آن در تصور طالب
آمدن سہل و آسان نیست رنگش مائل بزردی ہمچنان مشقت کند و توجہ
خود گیرد کہ در قلب حرکت پیدا آید و رنگش معائنہ گردد و مشقت نکردہ طریقت
بدنام نباید کرد و بے مشی منزل طے کردن محال است چون شوق و ذوق و
پیدا آید کہ شغل لطیفہ روح کنند و آن زیر پستان راست محاذی آن بفاصلہ
دو انگشت بتصور بالا گذشتہ الفاظ مذکورہ لحاظ داشتہ بذکر مذکور بعدد
مسطور شب و روز مشغول و مامور باشد و توجہ شیخ دوام گرفتہ باشد و ناغہ
نکند و خلوت گزیند چندانکہ حرکت روحی کہ مقام اوست و نورش برنگ سرخ
در تصور آید و بصورت خیال ذکر اسم ذات فہمیدہ شود و زان پس لطیفہ

سر که مقامش بطرف پستان چپ بفاصلهٔ دو انگشت مائل بسینه رنگش سفید همچنان
ذکر دوام و رابطه شیخ نماید که بجز شیخ وصوت ذکر هیچ در تصور نیاید و خطره که ذا
دخل ندهد حتے که حرکت پیدا کرد و تسکین خود سازد و خدمت شیخ پیش گیرد
من بعد لطیفهٔ خفی که آن بطرف پستان راست بفاصلهٔ دو انگشت مائل بسینه
رنگش سیاه براق و برینهم بذکر مذکور و عدد مسطور بطریق مذبور شب و روز
مشغول و مصروف باشد و خدمت شیخ پیشه خود گرداند حتے که لطیفهٔ مذکور
ذاکر و جاری گردد و نورش فهمیده شود و لطیفه اخفی در وسط سینهٔ رنگش سبز
مقامیست پس اعلےٰ و لطیفه ایست از لطیفه ہاے اقوسے که لطائف امر باین
اختتام مییابد و برین کثرت بسیار و شوق بے شمار گیرد و ہر روزه عدد مذکور
را ہمچو آموخته بر ہر لطیفه قسمت کرده بکند و بر لطیفه سبق زیاده تر معمول
داشته شب و روز مداومت کند چنانکه بجز تصور لطیفه و فکر و ذکر ہیچ در
نظر و تصور نیاید و بعد چند مدت که حظ و لذت شود و استغراقے و بیخودے
طاری گردد لطیفه نفس که از لطائف عالم خلق است و مقام آن در وسط پیشانی
بخیال و تصور بر پیشانی ہمچو قرص آفتاب تصور داشته بذکر اسم ذات از تصور
چنانکه به لطیفه نفس ذکر میکند باین روش در مراقبه روابط و ضوابط شود حتےٰ ا
که در پیشانی حرکت پدید آید گاه گاه ہمچو قرص افتاب پیش نماید و درین مقام
مشقت بسیار پیش گیرد بلکه کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن عادت دارد و در ذکر
و فکر محو ماند و زان پس تعلیم قالب کند و آن از ہرین مو و رگ و پے و معه
لطائف سته را قالب مینامند باید که از لطیفه قلب تا لطیفه نفس یک زبان
شده از جمیع لطائف بذکر مشغول گردد رفته رفته ذکر لطائف سته فهمیده
میشود حتے که ہر شئے در نظر می آید و در سماعت در آید خود را مشتغل داشته
از ازاله قرار نشده و بانه لغزیده تصور بذات طلب احدیت را شوق و
ذوق پیش گیرد و شریعت را از دست ندہد و زبان بیان چون و چرا

بر بنا ید چون قالب بقوت وجذبات وتلذذات بذوق وشوق درآید بر نگیرد
یابد کم خطرے گے دریکساعت رو دہد وہمہ قالب دراسم ذات تو اگر متحرک شود باید
کہ مشربات را بدفعات تصور بدہ بمقامش شغل پیشش گیرد بہر مقام تکیہ دلو اعلم
علیہم السلام برلطیفہ شغل خود سازد وتحقیق کند کہ چہ فیض است چہ مرتبت حاصل
میشود بطفیل پیران کبار خود عجب تلذذ وفنائیت ومرتبت است صاحب کشف
را بود دہد وگرنہ ہمچو نابینا منزل سطے باید کرد مگر سالک در سیر وتماشا خود را نفید ازو
وبمقصد خود راہ گیرد بجز ذات تصور حقائق را ترک کردہ آہستہ آہستہ خود
را در فنائیت احدیت فنا سازد کہ گوہر مقصود حاصل آید ومشربات خمسہ تعیز
یافتہ اند وتعلیم پیغمبر مایند چنانکہ لطیفہ قلب آدم المشرب است تصور چنان
نماید کہ من متوجہ ہستم وفیض از ذات احدیت بر قلب آدم علیہ السلام یعنی کہ
نور محمدی در دست شرف آدم چنانکہ وعلم آدم الاسماء کلہا وارد است یعنی صفوت
آدم کہ از آن شرف کہ سائر مخلوقات است کہ مورد ذات فیض واحدیت آ
از آن فیض تنزل یافتہ بر قلب پیر خود می آید وزان بر قلب خود تصور بدہ
ومشرب آدم ہمچنان مشغول ومستغرق شود کہ فیض بر خود جاری گردد وزان
پس بسوے مشرب نوحی وابراہیمی متوجہ گردد تا کہ ابراہیم المشرب حاصل
آید کہ مورد فیض آن لطیفہ روح ملحوظ فیض ابراہیمی ونوحی است کہ مقام
خلت کہ مرتبۂ عاشقی وصبر ورضا رو دہد بر تجلیات انوار جمال محبوبی سوختہ و
گداختہ متلذذ وصال باشد وبر سر بطرف مشرب الموسوی متوجہ شود حتی
کہ مستفیض از آن فیض گردد وبر خفے مشرب العیسوی را لحاظ داشتہ منتظر
فیض در شغل مشغول شدہ کار خود پیش گیرد ولطیفہ اخفی کہ مقام محمدیست و
محمد المشرب مینامند اینجا عاشقے ومعشوقی ہر دو موج زن باموج کمالات
کلی جوش زن اند ازین حقایق در حقیقت محمدی سالک را مفصلاً ومبرہن
ومنکشف گردد مدتے دوام در ذکر وفکر مشربات را پیشۂ خود ساختہ مشغول

ومصروف گردد تا که مشربات را حاصل سازد و از پیر خود توجه گرفته قوت
داده باشد حتی که خوب واقف و ماهر باستعداد خود گردد و بذکر اسم ذات
مفهوم گردد چون سالک برینحالت رسد و پختگی پیدا آید و خطرات گاهے رو
ندهد و متوجه بفکر شود و ذاکر را بجوارح حواله کند خود بفکر ذات مستغرق شود
ازینجا مراقبه احدیت کار گیرد و خیالات خود را از ذکر بردارد و ذاکر را بجوارح
لطائف کند و خود ر بفکر احدیت مشغول گرداند و بوقت متوجه شدن این الفاظ
گفته تصور دارد که من متوجه هستم بسوے آن ذات که بیچون و بیچگونه و بی شبهه
و بے نمونه و جامع بجمیع صفات کامله و منزه از جمیع نقصانات و آن ذات احد
تصور کرده آهسته آهسته بخیال خود را فنا سازد و همه کون و مکان را نیست و نابود
داند حتی که خود بیهوش شده از کثرت شوق و ذوق هیچ در نظرش نیاید بجز
خیال خود رفته رفته بیهوشے برو طاری شده فنا شدن گرفت و در نظرش
هیچ نیاید و نه بیند در و دیوار چو آئینه شده از کثرت شوق مصرع هر جا که
می نگرم روے ترا می بینم بحالش فائز گردد و درینجا خود را مستقل داشته پای خود را
لغزش نکرده محکم شده شریعت را از دست ندهد از زبان هیچ نه برآید و بغفار
حال چون و چرا نکند چرا که غلبه شوق و کثرت ذوق در میدهد نه این آنست
نه آن اینست چون ثابت العقل و قوے فهم شود ذات را ذات و صفات
را صفات فهمد و بیهوشے را بر هوش غلبه ندهد و پخته کاری و فهم عبارات وے
واقف گردد و خود را خود فهمد و هر چیکه در سکر پیدا آید و سے سکری اظهار نماید
بلکه تاویل را پیش آرد این مقام نهایت مشکل است آن ادراک و این فهم بسیار
دور است آن فنائیت و این موجودات بعد المشرقین است و آن حال
دیگر و این مقام دیگر۔

فصل سوم دربیان مراقبه معیت

معیت را تلقین دهد و آن همچنان است که قالب را بذاکر بکثرت قدیم دارد

ونفی اثبات شروع کند باین رابطه که لا را از ناف تا گام برساند و اله را بر کتف
راست ضرب نماید و الا را از آنجا بالاے لطائف کشیده الله را بر قلب ضرب
نماید اول طریقۂ مذکور چشم بہ بند دو زبان بگام چسپاند و این الفاظ بگوید که
من متوجہ ہستم بسوے آن ذات بذرہ ذرہ من است ہر شانیکہ سزاوار است
ازان ذات ہر ذرہ ذرہ مرشد من سے آید و از ذات مرشد ہادی الی اللہ
بذات من وار دیشود چنانکہ و آن باصر است مراہم بصارت دادہ است وا
آن کلیم ہست مراہم کلام دادہ است و آن سمیع است مرا سماعت دادہ است
ہمچنان جمیع حرکات و سکنات ظاہری و باطنی ذاتے خود را بذات واحد ہمچو
باین تصور و فکر داشتہ ذکر رابطہ را لحاظ داشتہ علی الدوام مشاغل شدہ
کمر بر سعی و حصول مقصد را بہ بیند چنانکہ صفات خود فنا شدہ صفات اورا اثر
پذیر گردد یعنے سماع و بصر و کلام ہمہ حواس خود فنا شدہ استغراق فنائیت
غالب آید و از توجہ و صحبت پیران کبار در زمان قلیل چنانکہ ہر ذرہ و ہر شے
رو بفنا شدہ معیت دست دہد ای یار ہوشیار باش خود را ساختہ علی الدوام
در عبادت و زہد و تقوے و اتباع سنن حبیب خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
پیشۂ خود گیر دو زبان را از چون و چرا بردار دو از کار نا مشروع و از مجلس
بدعتی خود را محفوظ و مامون داری تا کہ در قبضۂ شیطان نیائی و خراب نشوی
این کار بزرگان ما سلف است کہ بکرامات و ولایت رسیدہ اند چون در نفی
واثبات مشغول شوی بمعنے ہیچ نیست مقصد من بجز ذات پاک ملحوظ شوے و چون نفی
واثبات بصد رساند محمد الرسول اللہ را ضم کنی و از حبس نفس فوائد بسیار است
باید کہ دم را از زیر ناف بند کند و بقاعدہ بالائی مذکور لا را کشیدہ تا گام برساند و
الہ را تا کتف راست فرود آرد و الا اللہ از کتف بہ بالاے از لطیفہ روح
اثرش بر لطائف امر پذیر فتہ بضرب و شدت چنان ضرب نماید کہ اثر حرارت
در لطائف پدید آید و حبس نفس را عادت گیری و بوقوف عدد نفس مفہوم

شوی بر ینطریق بر قلب ضرب نماید هر قدر که قوت حبس داری بعد طاق
گذاری چون دم را فرو گذاری بلفظ محمد الرسول الله ضم نموده دم را واکنی
یعنی الوسعت بعد طاق ترقی و هر حتے که بصد نار سد اگر نتواند بمقدور خود
آرد واز حبس کردن خللی و یارنجی پیش آید نکند بلا حبس در ذکر فکر نفی و اثبات
علی الدوام مشغول شود و افعال خود را در افعال الهیه حتے که افعال الهیه رو
دهد افعال خود فنا گردد و بصر و سماع بجز افعال الهیه در فهم هیچ مقصود نگردد
همه ذرات وجود بشهود او شاهد اند چنانکه حق سبحانه تعالی میفرماید و هو معکم
اینما کنتم معیتش ملحوظ دارد که من متوجه هستم بسوے آن ذات بشان که سزاوار
است بمعیت ذره ذره ما یعنی همراه بر جزو کل چه ظاهر چه باطن بطورے
که سزاوار است بلکه رفته رفته بهر ذرات کونیت شهود میباید سالک۔
درینحال چون وقوف اتم یابد خود را از دست ندهد و طالب ذات احدیت
را جویان و پویان علی الدوام فنا ساخته باشد و بهر فعلیکه و وجودیکه ظهور
یابد و صادر شود بجز معیت را ذات هیچ تصور نسازد و خیالے ازان بفهم
و هوش را قرار داد و اتباع حبیب خدا را دور نکند تا مستحکم و مضبوط و قوی
العمل ماند۔

فصل چهارم در بیان مراقبه اقربیت و محبت و مسمے اسم ظاهر و مسمی اسم باطن۔

ازان پس مراقبه اقربیت حصلک الله قرب الی الله درینمقام باید داشت
و گذشته را گذاشته پاس و وقوف دارد تا که از قوت لطائف قوت دیگر
پیش گیرد ترقی یابد و بر لطیفه قلب و بر لطیفه نفس کثرت ذکر را عادت
دارد و مراقبه اقربیت چنانکه حق سبحانه تعالی و جل شانه ارشاد فرماید نحن
اقرب الیه من حبل الوسایل۔ یعنے نزدیک تر هست از ذات خود و

آنچنان است که لطیفهٔ نفس را سه و نیم دائره است ازان دائره اولی مقام
اقربیت است لحاظ و تصور آنچنان دارد که من متوجهه دائره اولی هستم فیض
ازان ذات پاک می آید که آن ذات از من بمن نزدیک تر هست ازان ذات
فیض سے آید بر لطیفهٔ نفس و بعد دائرهٔ اولی مرشد خود - و از دائرهٔ مرشد
خود بر لطیفهٔ نفس و بر دائرهٔ اولی من سے آید گفته نظر بر پیشانی داشته
متوجهه بذکر نفی اثبات لسانی کرده باشد بعد دبست و پنجهزار بار یا بوسعت
خود مگر علے الدوام مشغول و مصروف باشد و زهد و تقوے و عبادت را پیشه
خود گیرد چون قربیت زیاده گردد و مشقت هم زیاده شود کم خوردن و کم گفتن
و کم خفتن پیشهٔ خود اختیار کند و ذکر و فکر را پیشهٔ خود سازد بلکه فکر را ترجیح دارد
تا که ذکر و محو گردد درین مقام انوار ہائے گوناگون ہمچو قرص آفتاب یا شعلهٔ شمع
وزیدن و زیر و بالا رفتن پیش سے آید و تجلیات بے شمار هویدا میگردد بلکه
سیر هم درین انکشاف صاحب کشف را حاصل آید مگر مطلب از خود دست
ندہد و جذبات فوقانی بالاتر کشش میکند و از ملاقات اولیاء الله فائز میگردد
درین امر مشغول نشود سیر انفسے جویان و خواهان ذات او تعالی باشد و
سیر آفاقی را ترک دہد چرا که مقصد خود فوت نشود از راه بے راه نگردد و این
الفاظ در تصور دارد و بزبان بگوید ہیچ نیست مقصد من بجز ذات پاک
مقصد من توئی رضا و محبت و معرفت تو بده ترک کردم دنیا و آخرت را برای
تو گفته در فکر و ذکر مشغول گردد و تصورات و خطرات لایعنی را دور کند و در زمان
قریب قرب حاصل شود لذت قربیت دست دہد درین خیال پیشهٔ عبدیت عادة
گیرد تا که شفقت برباد نشود و در فریب شیطان نیاید حفظك الله من
شر الشیطان - و صحبت شیخ چون اکسیر اعظم است و گرنه بے راه
و بے طریق گردے و ذات خود را مس خود را در راه خرابات نه اندازی تا که
پشیمان و سرگردان نشوی و بگفتگوئی دیگران به ترغیب سخنان واهی در تباهی

نہ افتی و رابطہ را لازم داری تا کہ حامی خود گردد و کلام حال را از مقال سرزد نکنی تا بحفظ و امان باشے و در طریقۂ عالیہ قادریہ زاد اللہ فیوضہم بعضے این مقام نفیہ و محمود امیگویند تلقین و تعلیم میفرمایند ہر کہ قرب حاصل کرد و اتباع و اطاعت ظاہری و باطنی پیش میگیرد تا کہ پیشۂ محبت پیش آید محبت را از حبیب رضامندی و خوشنودی او کار گیرد و لذات خود را ترک دہد بجز محبت حبیب تا قدم محبت پیش دارد این مقام نازکتر است بجز رضامندی حبیب و وصالش ہیچ بخوید و نہ طلبد ہر چہ جوید برضاے او جوید تا طریق محبت فائز گردد بیت ہر زمانی روے جانان را نقابی دیگر است ہا ہا ہر حجابی را سطے کنی حجابی دیگر است چنانکہ میفرماید او سبحانہ ایحجہم و یحبونہ طریقہ او را یاد گیر کمر سعے بر خود محکم بہ بندد و چشم عقل و فہم کامل را واکن و قیاس را ثابت دار فہم از دائرہ ثانی تا دائرۂ قوس بر رابطہ مراقبہ محبت را تصور دارد و سیر او سیر فوق عرش است این را بتدریج و آہنگی حاصل کردہ باید و بگوید کہ من در دائرہ ثانی ہستم او کہ وا اصل او سلے است فیض مے آید از آن ذات کہ دوست میدارد مرا و من دوست میدارم آن ذات را از آن ذات فیض نازل میشود بر لطیفہ نفس و دائرۂ ثانی مرشد و از آن بر لطیفہ نفس و دائرہ ثانی من فیض محبت وارد و نازل میشود ہمچنان فیض محبت از دائرہ بدائرہ اصل باصل تا قوس دارد میشود و ہمہ اسماء و صفات کہ بر لطیفہ من کہ انانیت است از دائرۂ اصل کردمیکند و فنا جزبات رو مید ہد حتے کہ خود فنا شدہ ہیچ تصوری باقی نمے ماند ہمچنین از قوس کہ اصل دائرہ ثالث است فیض و محبت بر لطیفہ دارد میشود در ینجا یعنے برین دوائر ثلاثہ و ہم تحریر لسانی را بلحاظ معنی دارد و مفید افتد و در تصور در فکر داشتہ مستغرق در فنا یکت چنان شود کہ خود را محو منسا دفانی گرداند کہ در تصور نیاید و نیارد در ینجا امتیاز یافتہ میشود کہ از قلب کثرت انوار بضعف و قوت در عرض و طول فوق و تحت بیر تجلی معائنہ گردد اکثر درین حال کشف را انکشاف میگردد و علامت او آنست کہ سالک

که سیر دائره قطع میشود بهمانقدر نور نورانی بکمال لمعان و شعشعان هویدا و منکشف میگردد و اگر کسے را بر دائره قطع شده است مانند آفتاب که در وقت کسوف بی نور مینماید و همچون خذف معلوم میشود بی کشف را هیچ معائنه نگردد مگر جزبات قویه و بیخودی و استغراقی روز بروز زیاده گردد مگر کثرت ذکر و فکر علے الدوام میباید وگرنه مبهوط و مسلوب میباشد هرکه سالک تا اینجا رسد ولایت کبری او را حاصل گردید و تمام شدن مراقبه محبت و دوائر ولایت کبری علامت آنست که معامله فیض باطن بدماغ تعلق داشته شده است و آن بسینه متوجه میشود و از سینه تا دوائر و بدماغ دائره سائر میشود دریوقت شرح صدر حاصل میگردد که وسعت سینه آنقدر وسیع و مبسوط است که از بیان خارج از تحت زمین تا بالاے عرش سبے کیفی و بے چگونگی حاصل آید و علامت شرح صدر بطریق وجدان رو میدهد و سالک را چون و چرا نباید و بر مقام رضا و بر جمیع احوال راضے برضا و تفویض بقضا میماند و صبر و توکل و تنهائی و از خلق اجتنابی پیشه خود داشته مراقبه مسمی اسم ظاهر شرح نماید و مورد فیض این مراقبه لطیفه نفس و لطائف خمسه عالم امر تصور دیده در ذکر و فکر مشغول و معمول دارد و تلقین کند که من متوجه هستم بسوی اَنذات که مسمی اسم ظاهر است از ان ذات فیض مے آید بر لطیفه نفس و دوائر آن معه لطائف خمسه مرشد خود و از ان ذات پاک بر لطیفه نفس و لطائف عالم امر من گفته از دماغ تا بسینه مورد فیض مسمے اسم ظاهر تصور نماید چنانچه حق سبحانه تعالی میفرماید وهو الاول وهو الاخر وهو الظاهر وهو الباطن لحاظه داشته خود را آفاقی و بمیثال داند و ذکر رابطه را از دست ندهد و ذکر کرده در فکر خود را مشغول دارد حتے که خود ذات فکر شود و خود را فراموش سازد تا سیر این مرتبه اسماء و صفات و شیونات و تعینات را بجز او ذات هیچ تصور نباید که همه کون و مکان در باطن او فنا شده بجز وقوف ذات بحت هیچ نیاید و نماند

رفته رفته اہل کشف را انوار ملائک وانوار شان بنورے پیش آیدہا که ولایت
علیا او را حاصل آید و بشناسد مگر مطلب خود از دست ندہد درینحال سالک استعداد
پیدا گردد و همون زمان او را مراقبه مسمی اسم باطن تلقین کند او را ولایت علیا یعنی
ملائکه مینامند بگوید که من متوجه هستم بسوے آن ذات که مسمی اسم باطن است
ازان ذات فیض مے آید بر عناصر ثلاثه مرشد خود یعنے آتش باد و آب وازان
عنصر ثلاثه بهتر که بر عنصر ثلاثه خود وارد میشود درینجا مورد فیض عنصر ثلاثه است
متصور یعنی همون آیت یعنے هو الباطن را از ظاهر ترجیح نموده مثله باطن
گشت ظاهر و باطن همه بجز ذات هیچ متصور نگردد و خود را و همه عالم را
در باطن خود فنا سازد و صحبت شیخ را علی الدوام واجب دانسته توجهے
بحال خود گیرد و از توجه مرشد خود بکثرت ذکر و فکر عناصر ثلاثه را جذبات بسیار
وعروجی واقع میشود و احوال لطیفه ها و کیفیات فنا و بیرنگی بر عناصر وارد
شدن میگیرد و فنا در ذاتیکه مسمی اسم باطن است میسر میشود و اضمحلال
واستهلاک بر خود هویدا میشود و پیدا گردد و بمرتبه قدس بقائی و بمرتبه اعلے
میسر گردد و به مناسبتے بملائک کرام بهم رسد و اہل کشف را این احوال معائنه
گردد یعنے ملائک ها در نظر مے در آید و زیارات بزرگان و اولیاء الله باو
میسر میگردد و خود داخل مجلس ایشان شده از مقامات اعلے بهره ور میشود
مراقبه ذاتی که مسمی اسم باطن است مورد فیض عناصر ثلاثه سواے عنصر
خاک باید که درینجا تهلیل لسانی و درود شریف بکثرت و نوافل با طول و خشوع
وخضوع کرده شود و اعمال شریعت را بجد اتم لحاظ دارد و اسرار را مبتین و
منشرح نگرداند درین ولایت که حاصل میشود مانند توحید وجودی و شهودی
لائق اظهار و بهیچ وجه قابل بیان نیست و کم ظرفان و بے فهمان در گفتگو
مے در آید در کمتر اوقات و قریب زمان مسلوب الحال همچو نزدیکان بی بصر
و در دوران باخبر در حضور میگردد و از را برون انداختن کار غازان

است سزائی او بدکردار و بے اعتبار است زبان ازکجا آرید قیاس چه دارید که بیان او من فہم فہم و ہر جانا نذری دیگر است ہر مقام را بہر حال ترقے دارد فہمی دیگر آرد بیت ہر زمانی روے جانان را نقاب دیگر است ہ و ہر حجابے راکه طی کردی حجابی دیگر است ہ زبان بریدن به کنج خیال خاموش نشستن بهتر و افضل است و پیروی شریعت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شدن ترقی بخش ہر مقام اعلیٰ درجات است ورنه در مغاک بلا و وحل خرابات و دوری افتادن است حال را از مقال گفتن نمے تواند بجز کذب را دخل دادن و کذب ابلای عظیم است در دنیا و آخرت خراب میکند و دروغ گو را کسی عذاب ہست و نداند باید که در حال خود مستغرق شده مشتاق ذات او انا فانا لیلا و نہارا ہر مقامے را بمقامے دیگر بشوق و ذوق خود بکثرت ذکر و فکر و عبادات و توکل و صبر و فنا پیشه خود داشته جریان مقصد خود شده بجز ذات پاک ہیچ تصور و خواہش مطلب ندارد تاکه مقامات علیا او را دست دہد

فصل پنجم در بیان کمالات ثلاثه

و از ینجا کمالات ثلاثه را بتصریح بیان عرض سے پردازم یعنے کمالات نبوت و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم و مراقبه کمالات نبوت مقام نبوت از ولایت بعد اولیا و علیا افضلتر است بلکه ادنی مقام نبوت با علاے علیا درجه ولایت نمیرسد چونکه از ہمه اقسام ولایت مرتبه نبوت اعلیٰ تر است بعد طے کردن مراتب ولایت ہا از سرفرازی مرشد کامل و از توجہه عنایت الہی رشحات از بحر نبوت فشان شدن میگرفت ہر شخص از طفلگی پیر میشود و عقل نیز گان بر عقل پیران فوقیت ندارد و آنانکه مبقر مانید ولایت توجہه الی الحق و نبوت توجہه الی الخلق خوب فرموده اند چه باریکی و نازکی فہم است یعنے طلب جویاے مطلب شده متوجہ

الی المطلوب است وآن نبوت چہ مرتبہ ایست کہ خود مطلوب شدہ رو بسوے طالبان آوردند این نکتہ را سالکان ودوربینان راہ یقت (طریقت) در ہروان منزل حقیقت خوب می شناسند وآن احدیث کہ فرمودہ مخبر صادق صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الولایت افضل من النبوۃ است مرا از فضیلت حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است یعنی ولایت محمدی از جمیع مرتبہ نبوت انبیا افضل است وآن حضرت را حق سبحانہ تعالیٰ افضل الانبیا گردانیدہ است ہمہ مقامات زیر مقام محمدیست چہ عجب کہ ولایت حضرت از نبوت دیگران افضل باشد نہ کہ قسم ولایت ہر کس از نبوت افضل باشد ہر کس کہ فہم باطنے وعقل سلیم دارد خوب فہمد اینجا الف لام احدی است کہ ولایت خود را بر نبوت دیگران تفضیل دادہ اند اینجا لام جنسی و استغراقی را محل ندارد چونکہ اجتماع ضدین بر اقوال ہاسے دیگر فرمودہ خدا ورسول لازم سے آید اذا نتا قض تفارق چنانچہ قال اللہ تعالیٰ ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول اللہ وخاتم النبین وشد و فرمودہ رسول صلی اللہ علیہ والہ وسلم کہ مرا حق تعالیٰ خاتم الانبیا گردانیدہ است این لفظ تقحُّا ارشاد فرمود پس بر حضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم نبوت ختم گردید کسے نبی تا قیام قیامت نخواہد شد واز زمان آن حضرت ختم المرسلین صلی اللہ علیہ والہ وسلم تا این زمان ہزارہا اولیاء اللہ واقطاب واغوات شدہ آید وتا یوم القیامۃ خواہد شد ودعوے مہدیت وامامت کردہ اند مگر از نبوت حرفے نزدند واثرے نمودند دعوے را چہ یارا نبوت نبوت است بلکہ از صحابیت یکذرہ ہمسری نمیشود چنانچہ درشان صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ وارد است افضل البشر بعد الانبیا این لفظ مرتبہ ایست میزانی درمیان نبوت وولایت کہ حضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم صدیق اکبر رضی اللہ عنہ را از ہمہ بشر چہ صحابہ چہ آیمہ وچہ غوث و

وجہ اقطاب فضیلت دادہ وتفضیل گردانیدہ نبوت را فوقیت فرمودہ مرتبہ
نبوت چہ مرتبہ ایست اینجا میزان فرمودہ عدل باید کرد کہ جنیت در ینحال گنجا ما نا بجز
الف ولام احدی وذہنی در تصور ہیچ نیاید وبسبب طول کلام اختصار کردم
وگرنہ تمام کتاب پر کردنی است اولاً اینچنین کردہ باید کہ من متوجہ ہستم بسوے
آنذات کہ منشاء کمالات نبوت است یعنے آنذات معراہست از جمیع اعتبارات
سابقہ یعنی ومبراہست از جمیع تعینات وازان ذات پاک فیض سے آید بر عنصر
خاک مرشد خود وآن بر عنصر خاک خود گفتہ متوجہ بر طرف عنصر خاک خود تصور آنکہ
لحاظ فیض دارد وذکر تہلیل لسانی بضم محمد الرسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
تہلیل شریف را عادت دارد عجب تلذذی وبرکتی بظہور مے آید وقران خوانی
پیشہ خود دارد تا کہ فیض باطن بکثرت ظہور پیوندد واہل کشف را درین مقام
عجائب وغرائب رودہد کہ بیانش بلسان نے گنجد تا اینجا مقامات طے کردہ شدہ
بود خیالی وتصورے دست دادہ بودند اینجا موافق وعدۂ موعود کہ در آخرت
دیدار خدا از عالم خلق مومنان دیدہ شود درینمقام دیدار حق بحق شناسان ہمچو
مرات آئینہ بین را ہمہ عالم خلق شدہ خود آئینہ گردیدہ تماشاے آئینہ منجلا گردد
مگر آئینہ بین را آئینہ در دست شدہ آئینہ دیگر است وآئینہ بین دیگر است
اندرون آئینہ دیگر است این وآنچنان نیست وحالات وکیفیات عجائب
رومیدہد کہ سیر لطائف وعناصر وانوار ہاے او ہمہ عکس اوست وکیفیات فنائی
یعنی قاب قوسین برو ملحوظ شود ومتلذذ گردد ودر او ادنی فانی شدہ عبدیت
فراچنگ گیرد وزہد وتقوے وعبادت ہا وقران خوانی وحدیث نبوی را
فہمیدن شوق خود گیرد ولذتی از وبیش بیش مے آید کہ بیانش بر زبان محال
خود داند وگفتن نے تواند کہ دیگرے بفہد بیت بطبعم ہیچ مضمون بہ زتاب
بستن نے آید ہ خموشی معنے دارد کہ در گفتن نمے آید وانیجا مراقبہ ذاتی
کہ منشاء کمالات نبوت است مفرباینہ بہین وتصور دار بسوے عنصر خاک

معہ عناصر ثلاثہ و سیر دوائر نفس و لطائف خمسہ کہ چہ منکشف میشود و چہ فنائی حاصل
میشود و چہ بقائی رو میدہد آنوقت شیخ توجہہ کردن عجب حالتی و اضمحلال و اہلاکی
برو پیدا میشود کہ خود را فراموش ساختہ عجب حالتی پیش سے آید کہ میدان آرزوے
وصال برو تنگ گردد کہ مرتبہ بشریت از ہمہ مخلوق بزیر و بالا است و یعنے خلق
الادم علی صورتہ برو منکشف گردد باید کہ سالک چند مدت در ضبط مراقبہ ضابطہ
دارد من بعد مرتبہ ثانی کہ کمالات رسالت است میفرمایند و آنچنان است کہ
من متوجہہ ہستم بسوے آنذات کہ منشار کمالات رسالت است منزہ ہست
از جمیع تعینات و تصورات از ان ذات فیض سے آید برہیئت وحدانی مرا
من و از ان برہیئت وحدانی من گفتہ متوجہہ مورد فیض وحدانی گردد یعنی ہیئت
وحدانی عبارت از مجموع عالم امر و خلق یعنے لطائف خمسہ امر و لطیفہ نفس معہ
عناصر اربعہ ازین عالم امر و عالم خلق شئے وجودے دیگر پیدا میشود ازین عالم
امر و خلق ہمہ را یکجا کنی مجموعہ شد کہ ہچون معجون از ادویہ ہاے مختلف التاثیر
درست آرہی اول ہر دوائیکہ تاثیر جداگانہ داشت چون کوفتہ انرا یکجا کنے و
آن ہیئتے دیگر نوابس پیدا گردد و معجون نام نہادہ ہمچنین مثال عالم امر و عالم خلق
را یکجا ہیئت وحدانی نام نہادہ شد مورد فیض کمالات رسالت وحدانی است
اولا در ذکر رابطہ داشتہ فانی مقصد خود شود درینمقام مقامات فوقانی عروجات
لنیثر وسعت دادن میگرفت ہمچنین کثرت انوار و وسعت ہا و بیرنگی ہا از مقام
سابق در وہ میفرمود کہ نسبت آن مقام ہیچ بنسبت ہیچو نسبت مقام فوقانی
بمقام تحتانی چون نسبت مغز با پوست است بیان را گنجایشے ندارد و قلم
را از تحریر یارائی نیارد **بیت** درین بحر ز امر دواعی نرفت ہا گم آن شد کہ
دنبال داعی نرفت ہا درینمقام شریعت را لحاظ پاس از حد اتم دارد اگر یک
موی خلاف شرع کند نیم موسے راہ طے کردن نمی تواند و قران خوانی و
تہجد دوامی و کثرت درود شریف بر نبی کریم صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و ذکر

لسانی را کثرت عادت و پیشه خود دارد و ازینجا دائره کمالات اولوالاعظم میفرمایند
واین آنچنان است که بگوید که من متوجه هستم بسوی آن ذات که منشاء کمالات
اولوالاعظم است ازان ذات فیض می آید بر هیئت وحدانی مرشد من و ازان
مورود مقدسه بر هیئت وحدانی من درینمقام اسرار گوناگون و آیات قرآنی و
متشابهات فرقانی منکشف میشود و ترقیات اسرار علوم و روح القدس فهمیدن
میگرفت و درینجا اسراریکه درمیان محب و محبوب اشارات شدن میگرفت الا
بواسطهٔ اتباع حبیب خدا صلی الله علیه وآله وسلم فائز میشود و علوم با در هر حرف
موج زن میگیرد که فهم کنانیدن محال و بخیال فهم مکرر آ درآوردن دشوار بلکه
ازان حروف با یکسر سر فی تهجی صورت بستن که نام او نهند و در قلم درآوردن محال ودو
بجز شکر و رضا هیچ یارای ندارد چون وقتیکه معاملهٔ باطن بهیئت وحدانی
از مبدء فیاض ورود فیض وزیدن میگرفت محل عجز و باطن محض بیکار میشود
که هیچ عمل را ترقی ممکن نیست بلکه از اعمال مانند اسباب هستند درینمقام این
اسباب را هم دخلی نیست اگرچه ذاکر از آنکه کدورت بشری دارد لیکن برای
ترقی باطن نتیجه نمی بخشد چنانکه گاه مشغول بذکر ذات و نفی اثبات وتهلیل لسانی
میشود ترقی را تصور راه ندید مگر وقتیکه تا دهی الی الله لفظ مبارک محمد الرسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم با تهلیل فهم وتصور را منشائی پیش کرده عصای در
دست گرفته درود شریف با و ضم کرده میخواند البته قوت مقامات فوقانی دست
میدهد بلکه وسعت فوقانی لفظ مبارک محمد الرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
از تهلیل زیاده مفهوم میشود کمال اولوالاعظم همین است بر لفظ محمد الرسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فهمیده شود و بواسطهٔ قرآن مجید ترقیات این مقامات
حاصل میشود و بهر مرتبه که میرسد بواسطهٔ کلام مجید میرسد

فصل ششم دربیان حقایق الهیه

وازینجا حقائق سبعه یعنی هفت حقایق ازان سه حقائق الهیه و چهار حقائق

انبیا علیہم السلام در ہنمقام مرشدین را اختیار باقی است کہ اولاً حقائق الہیہ را
تعلیم فرمایند یا حقائق انبیا را ارشاد سازند و این بندۂ خاکسار و ناچیز ہیچمدان بلکہ
ننگ و عار درویشان اولاً حقائق الہیہ را در صفحۂ بیان عرض میدار مے شوم یعنے
حقائق الہیہ سہ اند ازان اولا حقیقت کعبہ آن چنانست کہ بگوید من متوجہ ہستم
بسوے آنذات ہمہ کہ منشاء حقیقت کعبہ است یعنے مسجود الیہ جمیع موجودات و
ممکنات ازان ذات فیض مے آید بر ہیئت وحدانی مرشد من ازان بر ہیئت وحدانی
من گفتہ لحاظ و تصور داشتہ فانی و مستغرق بحقیقت کعبہ شود بذکر تہلیل
لسانی و نوافل خوانی بکثرت دایماً عادت دارد بچند روز فنا و بقا باین مرتبہ مقدسہ
کہ ہست حاصل میشود و توجہ جمیع ممکنات بجانب خود دانستہ شود و اسرار
کمالات بیرنگی ہا درینمقام حاصل میگردد و نسبت باطن بیش از بیش بخاطر
نمیرسد و ہمہ کمالات و ولایت تحتانی مانند امواج کہ بر دریا مے آیند و مے روند
فہمیدہ میشود و حقیقت بمعنی فاینما تولوا فثم وجہ اللہ مفہوم میگردد و حقیقت کعبۂ
معظمہ ظہور عظمت و کبریائی مسجودیت ان مر ممکنات را بخود وا دگردد کہ عقل
در ادراک آن لنگ و عاجز میماند حتے کہ حصول این مراتب عالیہ بدون توجہ
مرشد دران مقام متعذر است و چون در حقیقت قران شناوری را دست
فشردن مگر ہمت بر ترک دنیا و آخرت بہ بندد وسعت قیاس را از بے وسعتی
پر و بال بریدہ ہمت خود را بر توجہ مرشد تقوے پذیر شدہ بگوید کہ من متوجہ
ہستم بسوے آنذات کہ منشاء حقیقت قران است یعنے مبدء وسعت بیچون
حضرت ذات ازان فیض مے آید بر ہیئت وحدانی مرشد من و ازان بر ہیئت
وحدانی من گفتہ متوجہ منتظر فیض از حضرت ذات مبدء فیاض فیض این
مقام شود از صدقہ و سرور والا علیہ الصلوٰۃ والتسلیمات و فدائی پیر خود چہ احوالے
ظاہر مے گردد کہ بر سعت والا بی اطلاق ذہن و زبان شیرین سخن و غنچہ
دہنی از محبوب حقیقی شگفتن میگیرد کہ از سماعت آن ہوش ربا شدہ از خود

بیهوش گردیده جامهٔ هیئت وحدانی وجود خود را پاره پاره میگرداند درین حال
چون توجه مرشد دستگیر شود سخنان عشق پرواز را در بی گوشگی شنیدن
میگیرد در رفته رفته در باطن صورت کلام در نظام نظر میگردد که هر حرفی را
از حروف قرآنی دریای ست بی پایان که از وسعت فهمیده میشود ملکه فهم
نمی گنجد و وصل مقصود قرآنی است از عجب نوشته ها و غرائب ها است که در
ظاهر قصه های مختلفه و اوامر و نواهی تعلیم و ترغیب و تفهیم برای عوام و حکایات
انبیا علیهم السلام ذکر فرموده است و برای علما و ظاهرین احکام شریعت و
فتاوای او معاملات و عبادات ارشاد داده و در بطون این حروف چه گنجینه ها است
و چه معاملات و چه اسرار و چه لذات و حظوظ است حیرت بر حیرت در عجب می
افزاید و در حرفی همه مقصد خاص نور میفرماید که هزارها جان برافراک آن
جان جهان صد صدقه و قربان صد هزاران هزار بار آرد و چه آرزو و معاملات
پایانی ندارد و تمیزی که در سیر تبیان و بیت دیده ام دیدنش نخستین
همچنان که ز قرات مستنبط از آنکلام قدیم قدیم خداست چه پایه اکثر ترا فهم در او راه
آرد و فهم اولیا را بیار چه نازکی و باریک بینی دارد بقدر شناختن او شایان
پای دلیران لنگ است و حضرت حقیقت ذات سرور موجودات علیه الصلوة
والسلام و التحیات کلام ذات در ذات خود میفرمودند خود آشنا بوده چون تنزل
یافت اسرار نا سزد و بنام فرموده اول ما خلق الله نوری و کسی از موجودات
آگاهی نداشت بجز انبیا علیهم السلام بعثوه تجلیات بکوه طور نظام خلقت و
کلام نکهت دانزمان و اثار حقیقت نشان کرشمه های ذاتی و حقائق محبوبیت
را نغمه ها بر کرد سالکین و عاشقین دل دادگان ازین قرات مست و مجنون
راز بلبلی شنیده از لسان معجز بیان و صفحه بیان احکام های مالکانه و حکایتها
شفقتانه از معنوی تا صوری بلوح های وجود و محفوظ موجود گردانیده علما
متکلمین متحیر و عاجز مانده کار بشری را قیاس کرده کلام الهی را قعو یلات

بیشمار و تفکرات بیحد اختلافات بیعد فرموده هر یکے راسبے بر آورد و از ان
کلام ویلی بر آورد و مگر فید اند اینچه بیان است و چه کلام است هر که قرارت و
قاری شد بقول مولانا روم رحمة الله علیه **بیت** ما ز قران مغز را برداشتیم
استخوان پیش سگان انداختیم ؛ بجز سالکے عیاری نشد و سالک ما بوقت قرات
قران مجید تمام قالب زبان میگردد بلکه لسان قاری حکم شجرهٔ موسوی پیدا میکند
و روز بروز علو نسبت حاصل میگردد و حقائق الهیه انکشاف مییابد از توجه
مرشد خود فدائی پیر خود شوم چه همت و عالی رتبه است که مانا ایمان و
و هیچ کس ماننا از چه رتبه آگاه فرمودند و زان پس حقیقت صلوة به پیش آمد ان
خدمت ها ے گوناگون در حضور حضرت پیر و مرشد بحر شفقت وجود و فیاض
شان موج شده رشحات از کمال وسعت بیچون حضرت ذات بر مرید قطره اسا
شحاجلگی فرمودن میگرفت و میفرماید بگو که من متوجه هستم بسوے آنذات که منشاء
حقیقت صلوة است یعنے کمال وسعت بیچون حضرت ذات از ان ذات فیض
می آید بر هیئت وحدانی پیر و مرشد من و از ان ذات وحدانی بر هیئت وحدانی
من و درین مراقبه رفته رفته از توجه مرشد کامل کمال وسعت بیچون حضرت ذات
مشهود میگردد که از وسعت علوی این مقام چه دانماید که حقیقت قران مجید یک
جز و حقیقت کعبه بجز از هر دو حقیقتین حقیقت صلوة یکصورت بست و از کیفیات
وارادات و تلذذات اینمقام چه گوید و چیست که فهد سالکے درین مراقبه پاک
و قدس حظی یافته میشود خصوصاً در وقت ادائی صلوة در نشا تلذذ سے
و سکر سے می درآید مشابهه رویت قیامت حاصل مینماید چنانچه درانوقت بجز
لفظ نفسی هیچ در تصور و خیال نمی آید و معرکه مینماید که داد گر منسه داد جلوه
افروز شده و هنگامهٔ قیامت برپا و خود از خود از هر دو جهان فراموش بجز انتظار
تماشا جمال یار نه کو بکو نظر نه هر سو خیال و این حال سالک را در وقت حقیقت
الصلوة یعنے وقت پیش آید و رو مینماید مثلاً سالک چون قائم الصلوة

گردد در وقت تحریمه دست از هر دو جهان شسته و هر دو جهان را پس پشت
انداخته انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً وما انا من المشرکین
را جلوه گاه کرده از کون و مکان هر دو دست برداشته الله اکبر گویان در
حضور شهنشاه ذیشان جل جلاله و تعالی شانه حاضر میشود و در خصوص هیبت و
عظمت کبریائی آنحضرت جل جلاله خود را ذلیل و عدیم المثل و لاشئ محض دانسته
قربان محبوب حقیقی میگرداند و چون در وقت قرارت در آید عجب حالتی پیش
می آید و رنگی رو نماید که عقل وجودی را بصدق و کذب کے صداقت آید که
باوجود محویت و فنا که لائق آن مرتبه است موجود گردیده متکلم بان حضرت
حق سبحانه و مخاطب از جناب اقدس میشود و قرارت خوانی کردن میگرفت
ولسان او گویا بر حکم شجرهٔ موسوی میباید چنانکه در حقیقت قران مذکور شد
و عجب حضوری و عجب فنائیت و عجب قرارت و عجب سماعت و عقل در
عالم سکتهٔ متحیر و چون متلذذ بحظ قرارت و سماعت شده بحر و فور عنایت فیضان
کبریائی خود در خود دیده تاب از بشریت نیاورده بهیئت و تنزل الله اکبر
گویان و فتیکه بر کوع میرود بغایت خشوع و خضوع مینماید و بمزید اتم مرتبهٔ
قرب عبدیت ممتاز شده بسے تی شه قرارت تسبیح سبحان ربی العظیم گفته ثانیاً
بمرتبهٔ عجب مشرف میگردد و اسراریکه بر و ظهور و لاجرم با قرار سماعت و تحمید مشغول
از سر افتادن سر را بپایش فدا نمودن از لذت آغوش و خوشے سر بر آورده سمع الله
لمن حمده گفته قومه مینماید و باز چون خود را دید که در حضور حضرت حق راست
استاده است و سیر حضوری و لذات در قومه باز همان صورت رو داد که در
فهم بنده در آید قاصر و در چون عشوه نا [illegible] و در رسید جائی که ندیدے
دید از خود در بوده دلداده دیوانه وار قصد ادائی سجود در ربود عجیب و حالی
دست داد که صد هزار سر فدائی پایش باد و در وقتی که در حین ادائی سجود
حاصل میشود چه بیان نموده شود که عقل در ادراک آن عاجز و در حضرت

مفهوم میگردد و در قیاس نمی آید که خلاصه همه نماز سجود است **بیت** سرِ
قدمش بردن هر بار چه خوش باشد * رازِ دل گفتن با یار چه خوش باشد * و
چون درین قرب توهمات کثیراً و خیالات شوق و ذوقیه دامنگیر شدن میگرفت
که عنقا بدام افتاد و معشوق بکنار رسید سبحانه تعالی و تنزه ذاته من جمیع الادراک
والاوهام . هوش عبدیت دامنگیر شده و عظمت کبریائی را فهم در فهم نیاورده
طاق الله اکبر گویان مقصد جویان در جلسه در آمد چون خود را دید از تنزل
وانکساری سوال مغفرت کردن گرفت باری خیالی و تائبه ذهنی و توهمی که بر
ناشی شده بود **مصرعه** که یکبار دیدم دوباره هوس * باز بجهت طلب مزید
قرب بسجده میرود و تلذذیکه بر و حاصل آید ترک از نش محال * همچو بچه شیر و شیرگان
از مادر مهربان لاچار سر بر آورده در تشهد شکر و تحیات . جناب باری بر احسانات
این قرب بجا مے آرد و در ینمقام عجب تسکینی و سجلت رومید * که با هم کلم کلام
و از د نیاز و سلام حبیب و محبوب بشیوه مخاطبت خوش خطابی عبدیت جوهرهای
تجلیات و حالهای سلامے بمعیت انبیا علیهم السلام بعشوه هاے مزین شده و تعلق
هاے رحمت و برکات در دست خود گرفته خود صورت ناقه تاتاری صورت بسته
بر عباد الله الصالحین . کرشمه فشانی و عطر سائی و مشکبوئی میفرمود و باین
تماشه و مجلس داری بے تحاشه از زبانش بر آید الصلواة معراج المومنین . و
حصول دولت این قرب بدون تصدیق و اقرار توحید و رسالت محال است
و تصدیقاً چاشنے کلمه شهادتین را همچو طوطی مست شکرخا را چشیدن گرفت چون
شاه بر زبانش رسید نطق خود را بر درود شریف فدا نموده از جهت آنکه این نعمت
بطفیل پیروی و متابعت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حاصل گشته و
اجتبایار بصلواة ابراهیمی عجب نکته ایست که در حین ادائی صلواة خلوتے با محبوب
حقیقی دست داده بود و آن ندیم خاص و مصاحبت باختصاص که عبارت از
منصب خلت است که نصیب حضرت ابراهیم خلیل الله علے نبینا علیه الصلواة

و السلام است گویا از برکت دودمان خلیلی و نذیری خاص را طلب میکند و فیض
خلت حضرت خلیل بر خود وارد کردن است و دستگیری مرشد میباید ورنه حروف در
کاغذ و مضمون در دل و کتب هاے گوناگون دیدن و بر عقل خود اتکا نمودن
محض بیره رویست باید دانست که در ادائی نماز سنن و نوافل و آداب آن
کماینبغی بجا آورده میشود مثلاً از آداب نماز و بوقت نیت کردن بر هیئت بر خود
لازم گیرد همچو روبرو شهنشاه اعظم و وقت قیام جاسے سجود را پیش نظر دارد
که خطرات راه ندهد و در رکوع هر دو بر قدم که عجز و انکساری و پس فطرتی بجا
آرد و در سجود بر هر دو خدّی خود نظر دارد و ناچیز محض از هر دو عالم خود را شمرد
و در قعود بر هر دو زانو متحیر و مودب به نشیند همچنین همه اداب نماز رعایت کند
البته حقیقت صلوٰة جلوه میفرماید و اناکه برائی حضور و جمعیت در قیام چشم بند
کرده متوجه میشوند ازین امر چیز ها و حضور لطائف الهیه پیدا میشود ولیکن برای
حضوریست های فوقانی حاجت بند کردن چشم نیست بلکه آنجا هر حضوریکه
هست لطیفهٔ قالب راست و حضور قالب در رعایت صلوٰة اولی که موافق
سنت خواهد شد و بند کردن چشم در قیام بدعت است اگرچه فقرا برائی حضور قلب
جائز داشته اند همچنین در سماعت قرآن مجید اگر خوش خوانی و شیرین لحانی میشود
نسبت خلائق با و ظهور میکند بلکه اگر شخصے قاری بر صحت الفاظ و ادائی حروف
از مخرج و ترتیل قرارت و کشیدگی مدو شد بلحن بخواند اگرچه خوش آوازی نباشد
البته خوش قلب و صاحب نسبت را حقائق فوقانیے جلوه خواهند فرمود و تلذذ
باو حاصل آید اگر معنی فهمد یا نفهمد تا اینجا حقائق و نافهمیدگی خود عرض کرده شد
و دائره عبودیت صرفه درین داخل است و بعضے اکابران طریقت این را علیحده
تحریر و ارشاد فرموده اند اگر سهوے افتد کار کریمان فرمایند نابینایان کحل البصر
از میل قلم اصلاح فرمایند اگر معبودیت صرفه را علیحده نامند چهار میشوند و
معبودیت صرفه حقیقت صلوٰة لازم است بلکه صلوٰة برائی معبود لهذا معبودیت

صرفہ داخل حقیقت صلوٰۃ شد چرا کہ صلوٰۃ بفہمیدگی معبودیت زینت بخشد و
حصول صلوٰۃ بفہمیدگی حقیقت معبودیت صرفہ کمال تر آرایش حقیقت صلوٰۃ و
وفہمیدگی عبدے معبودیت را زینت بخش عبادت واسرار ہا بہ عبدیت منکشف
گردد و دائرہ معبودیت دائرہ حقیقت صلوٰۃ را محیط است بسبب فہمیدن
سالکان علیحدہ کردہ شد وگرنہ از موج و تلاطم بحر بے پایان و بے کنار
شدن است ہزار جان فدا و تصدق شویم برارشاد و فہم آرائی پیر و مرشد کہ
بر غلامان خود بچہ سہل طریق دستگیری فرمودہ فہم آرائی و ہدایت کارے
را راہ نواختند و فرمودند کہ من متوجہ ہستم بسوے آنذات کہ منشاء حقیقت
معبودیت صرفہ ہست از ان ذات فیض سے آید بر ہیئت وحدانی مرشد من
و از ان ہیئت شریف بر ہیئت وحدانی من گفتہ متوجہ فیض معبودیت صرفہ
شود و کسب را و توجہ مرشد را علی الدوام بکار بر داینجا عجب اسرار ہا و سیر ہا
است کہ قدم گنجایش ندارد و سیر قدمی دیا زد تمام شد **بیت** اگر یک سر موی
برتر پرم ؎ فروغ تجلی بسوزد پرم ؎ کہ ازین مقامات عبدیت بود لیکن تعنایت
الٰہی و از فضل بحر معبودیت منظر را موقوف نساختہ و سیر نظری بفریفتگی
مقناطیسی مع بدعزیدگی منظر و انتظاری بصر مردمک پرشور را کار قرۃ العین فرا
داشت و از ہر دو جہان دیدہ بستہ بسوی مقصد حقیقی چشم کشادہ و سیر
نظری را ہمیون است **بیت** یکے باز را دیدہ بر دوختہ ؎ دیگر باز را بال
و پر سوختہ ؎ این مقام عالی از ہمہ مقامات تحتانی عالی مقامے است و عجب
نور ہا و بیرنگی ہا ظہور میشود ہرچند کہ سالک دران مقام پے بُرد سیر میسر شدن
محال معلوم شد کہ این مقام معبودیت صرفہ است کہ قدم را آنجا گنجایش ندارد
مگر نظر تا ہر جا کہ کار کند تماشا کند و معنی کلمہ طیب لا معبود الا اللہ اینجا کما حقہ
جلوہ گر گردیدہ و ظاہر شد لا معبود الا اللہ مقصد خود گردید درینحال تلذذ عبادت
بر و حاصل گردید فے الحقیقت استحقاق عبادت بہر نوع کہ باشد حضرت احدیت

غیرہ کسے ندارد اگرچہ اسما وصفات وظہور اسمار وصفات کہ باشند چہ جائیکہ ممکنات لیاقت این اسرار داشتہ باشد وحقیقت شرک اینجا نمی ماند بلکہ در تصور نمی آید از بیخ وبن برکندہ میرود وحقیقت عبادت وصلوٰۃ درین مقام بر سالک کما حقہ منکشف گردد مگر عقل اینجا تاب نیارد ومقام بے وسعت کبریائی راموافق عقل خود فہمیدہ وخود را بعہدہ عبدیت شناختہ بجز خبر لاتیجزی در تصور نیارد وجادہ عبادت را بجوصلہ خود شناخت وشیوہ عبادت ہائے حقیقی را دیدہ فرمودہ حضرت سرور کائنات خلاصہ موجودات را برزبان آورد وما عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادِتِکَ فیض حقیقت معبودیت راشمہ داند بجز عبادت تا دم واپسین ہیچ فعل نخواہد کرد ہرچیکہ تلذذ وصالی وسرفرازیہا ومقامات ہا کہ بر عابد ومنکشف وحاصل گردد از ان ذرہ بر سالکین ماتحت رود ہا ہمہ سلوک بر عبادت معبود فیض معبودیت صرفہ نثار سازد وتا اینجا حقائق الہیہ بر نا اہلیہ خود اظہار نمودہ شدہ

فصل ہفتم در بیان حقائق انبیا علیہ الصلوٰۃ والتسلیمات

پس ازان کیفیات حقائق انبیا علیہم السلام بطریق تحفہ انام پیشکش کردہ میشود از گوش ہوش باستعداد ومعاد حقائق داشتہ گوش را از ہمہ چون وچرا خالی کردہ سماعت فرمایند ودرجات مقامات مفصلات را لحاظ دارند وبی لحاظ محض ومبتدی وبیخبر وبے بصر متقامات علویات را ہیچ نمے فہمد چنانکہ قران شریف را حروف وکاغذ وصلوٰۃ را نشست وبرخاست وکعبہ را حجر وجدار قیاس کردہ میخوانند وطواف میکنند مگر از حقیقت قران وکعبہ وصلوٰۃ نمیدانند وذاکران بے فہم وبے حظ ذکر را وظیفہ وبرکات دانستہ اوقات را بیکار محض ضائع میکنند خود را ذاکر وشاغل مے شناسند واز سماعت وقرائۃ کتب اولیاء اللہ را بی فہمیدگی ونارسائی خود کلام یکدیگر را تنازع وتناقض

والسنتہ در مغاک جہل غوطہ زن شدہ است لوث گوناگون بر دامن خودی
شند در کشاکشی مے افتند ہر مقامے رافہمی دیگر است واحوال اہل کسب
مشتاقان وفہمیدگان آن چنانست ہر کہ در ابتداء اہل شغل و مشقتے بروے
حالتی وارد شود ومحویت رودہد وفیض رافہمیدن گیرد وبے خطرگی راہ آرد
مید اند کہ حق سلوک ہمین است ہر چیکہ فہمیدم من فہمیدم از واصلان حق
گشتم لائق کرامت شدم چون درینحال پا لغزند اینہم رفت وآنہم رفت بر فہم
وہم گرفتار شد وانانکہ روابط وضوابط پیشیۂ خود کرد و خدمت مرشد گرفت
وعنان باد پا راسپ سیر گردانید وآنست کہ من ہیچ نہ السنتہ بود الحال راہ
مرا بکشود وسرمۂ سلیمانی کشید گنج ہاسے ناپید اپدید در دید قابل راز مخفی
گشت واقرار کردمن ہر چہ گفتم غلط فہمی کردم رازہاسے یار ناپید اکنار دو
پردہ ہای بے شمار وصل راچہ شمار ودیگر لاف گویان وکرم وکتب خوانان
را ومعروضات بجناب حقائق آگاہ وحقیقت شناسان وحق رو وحق
بین اینکہ حقائق انبیا علیہم السلام چہار اند اولاً حقیقت ابراہیمی علیہ السلام
ثانیاً حقیقت موسوی علیہ السلام وثالثاً حقیقت محمدے صلی اللہ علیہ والہ و
وسلم ورابعاً حقیقت احمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام وعلی آلہ واصحابہ وبارک
وسلم باید دانست کہ ترقیات موقوف بر تفضیل وعلویات وبسائط وفنا
است ودرین مثال در حقائق انبیا علیہم السلام ترقیات واعلیٰ درجات بر
محبت وعشق ومحبوبیت است درین فکر وغور ضرور است مبارک صد
مبارک حال پیش مے آید دل از شادیش خود از خود بیخود شدے است
کہ اولاً حقیقت ابراہیمی یعنے انسبت ذات بذات از مرشد ارشاد یافتہ در
در فیض شان مملو شدہ حین المراقبہ بگوید از ذات منشاء ابراہیمی است ازان
ذات فیض مے آید بر ہیئت وحدانی مرشد من وزان ہیئت پاک بر ہیئت
وحدانی من گفتہ در فیض انسیت ذات بذات متوجہ ومستغرق شدہ

درود شریف را ورد وسیلهٔ فیض این مقام گردانیده بجاے تہلیل وذکر درود ابراہیمی
رامقرر وعادت داشته مراقب شود گاه گاه کلمهٔ شریف را ورد وبطور باز گشت
جاری دارند وفیض مذکور را لحاظ آرد ودر چندے اسرار واطوار آن مقام عالی که عبارت
از خلت حضرت حق است ورود فرمودن میگیرد درین مقام اُنسے خاص وخلوت
باختصاص از حضرت ذات سبحانه ہویدا شدن میگیرفت عجب معاملهٔ جلت وعظمت
مفهوم میگردد وچه کیفیتے که درین مقام عالی حاصل میشود در مقامات عالیه دیگر این
خصوصیت وکیفیت جلوت وخلوت ظهور نفرموده باشد اگرچه از قسم عنایت ہا وفضل ہا و
خیرہا باشد چه عجائب درین مقام محبوبیت صفاتی جلوه میشود چنانچه صفات ذات
متعالیه اجویان میباشد ہم چنین ذات صفات خود را نیز دوست میدارد ومحبوبیت صفاتے
را آرائش وپرداخت مینماید وذات را جلوه گری می آرد مثل محبوبیت محبوب خط وخال
قد وزلف وعارض وعشوه پرداز ہست ازین جهت اینقدر رنگینی درین مقام نیست
بخلاف محبوبیت ذاتی کما سیجئی انشاء الله تعالی در حقیقت محمدی واحمدی من فهم
فهم مگر متوجه غیر از حبیب خدا صلی الله علیه وآله وسلم بطرف دیگر نه شود درین مقام
صلوة ابراہیمی که در حین نماز میخوانند ترقے بخشد این را مقام خلت ومراقبه ابراہیمی میفرمایند
بعد ازین حسب صرفه این را حقیقت موسوی مینامند یعنے محب بذات خود وبوقت مراقبه
این الفاظ بگوید من متوجه ہستم بسوے آنذات که منشاء حقیقت موسویت یعنے محب
بذات خود از ان ذات فیض مے آید بر ہئیت وحدانی مرشد من واز ان ہئیت
پاک بر ہئیت وحدانیے من گفته مراقب شود ملحوظ ومستغرق فیض حقیقت موسوے
شود شوق اَدِنِیْ دَبِّے را پیش گیرد ہر چند که عشوه ہاے لن ترانے روآرد از سعوت
آرد وکثرت شوق جہل ہا پیش نظر داشته منتظر تجلیات حقیقی گردد کیفیت این
مقام بقوت ورود میفرمود ومحبت ذات او تعالے برذات خویش را که عبارت حقیقت
موسویت از ان آشکارا تدریج ودفعات شدن میگیرد ومطلب ومراد از حقیقت
موسوی عبارت از محبوبیت ذاتیے ہست پس محل تامل است ودرفهم ما نا قصان درنا فهم

بہ ہیچ نمی آید ولیکن از خصوصیت این مقام عجب آنست کہ درینجا با وجود ظہور محبت ذاتی نشان استغنائی بے نیازی ظہور میفرماید چنانچہ در بعضے مواقع بعضے کلمات از حضرت کلیم علی نبینا علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ اکثر در ظاہر گستاخانہ صدور یافتہ مفہوم میشود واقع شدہ فہم را گنجائش ندارد العلم عند اللہ تبارک وتعالیٰ و بوقت ابتدائے مراقبہ این درود شریف مشغول شود خصوصاً بعد نماز عشا معمول دارد کہ از یک ہزار کم نباشد تہلیل و ذکر ذاتے را اختیار است چندانکہ کند شب در درود مشغول ماند درود شریف اینست اللہم صل علی سیدنا محمد وعلیٰ آلہ واصحابہ وعلیٰ جمیع الانبیاء والمرسلین خصوصاً علیٰ کلیمک موسیٰ۔ این نیز ترقی مے بخشد فیض ہاے موسوی را شب بیداری و قیام کاری واجتناب از علایق وصبر و توکل و قناعت را پیشہ خود سازد و بعد ازین در حقیقت الحقایق یعنے حقیقت محمدیت صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم مراقبہ مشغول کند کہ من متوجہ ہستم بسوے آن ذات کہ منشاء حقیقت محمدیت یعنی محب ومحبوب بذات خود است آن ذات فیض مے آید چہ ہیئت وحدانی مرشد من از ان ہیئت پاک بر ہیئت وحدانی من گفتہ مراقب شود و این درود شریف ورد خود سازد اللہم صل علیٰ سیدنا محمد وعلیٰ آلہ واصحابہ افضل صلواتک عدد معلوماتک وبارک وسلم۔ درین مراقبہ کیفیتی وارد کہ در تحریر راست نمی اید واتحاد خاص باسرور ہمہ مقاصد میسر آید و بمرتبہ اتم رسد واسرارہاے محمدی بظہور مے پیوندد کہ اظہار آن موجب فتنہ وانکشاف رازاست بلکہ رفع توسط ظاہر میشود مشہور مے گردد اینجا معنی اوادنیٰ را فہم کرو نیست و سابیت راچہ گنجائش دارد اینجا گنگ است راچہ یارا و زبان راچہ مجال کہ پیشہ غمازی لسان غمازان بریدہ میشود من نہم فہم ہرکرا بر بستر یکرنگی ہم آغوشی و ہم کنار باین ہمہ محبت باحبیب ومحبوب خاص خدا صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم میسر آید جمیع امور دینے ودنیوی جزوے وکلی ترک دہد جز محبوب حقیقی را ہیچ نہ بیند بقول قدسے مست وبیہوش ماند رباعی مرحبا سید مکی مدنی العربی دل وجان باد فدایت کہ عجب خوش لقبی من بیدل بجمال تو عجب حیرانم اللہ اللہ

نه جمالست بدین بوالعجبی حقیقت محمدی را هر که فهمد دیگر چه داند کار از کعبهٔ نرگس خود را
فراموش گرداند کاسه گدائی را هم نفی را بر سنگ اثبات پاره پاره کرده بر حقیقت محمدی
قایم گردد من بعد حقیقت احمدی که عجب حقیقتی است سر در سر راز در راز و نازی بر نازها
است فهم عقل را چه امتیاز که درین سیر پی برد بگو یا بیفش تو حش هیش آید مگر هیچو نابینا
و زبان بریده بر دستگیری مرشد مراقب شود و بگوید که من متوجه هستم بسوی آن ذات که
منشاء حقیقت احمدیست یعنی محبوب بذات خود از ان ذات فیض می آید بر هیئت
وحدانی مرشد من و از ان هیئت پاک بر هیئت وحدانی من همون درود شریف که در
حقیقت محمدی علیه الصلوٰة والسلام مذکور شده بخواند و ملحوظ فیض ذاتی که محبوب خود
یعنی حقیقت احمدیست متوجه و متصور شود رفته رفته علو نسبت با شعشعان انوار ظهور گیرد
درین مقام چه دانساید که بجز عریانی محض یافته نمیشود که این حقیقت عجب حقیقتی
است که حقیقت احمدی عین العین حقیقت کعبهٔ معظمه است این نارسی دیار بیک بفهم
فهمیدن است بلکه فهم قاصر است فهمیدنش نمی تواند چرا که حقیقت کعبه در حقایق الٰهیه
و حقیقت احمدی در حقایق انبیاء است مگر کشافان حقایق و واقفان رموز حکمت
ایست که حقیقت کعبه ظهور عظمت و کبریائی میسیابد و در حقیقت احمدی که عظمت
و کبریائی خاصه محبوب است که در یغ محبوبیت و محجوبیت سهر و شیونات احمدی است
و چنانچه در خلت محبوبیت صفاتی بود یعنی محبوب را از صفات جمیله خط و خال وغیره میسیابد
که موجب عشق میگردد و از ینجا از همه ذاتی و صفاتی محبوب ما چه یا سے آن محبوب است
پس از ین هیچ گفتن نمی توانم ۔

فصل هشتم در بیان مراقبات متفرقه و حب صرفه و لاتعین و ضمنیت و سیف قاطع و قیومیت و حقیقت صوم

درینجا مراقبه حب صرفهٔ ذاتیه از همین حقیقت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم

و آنچنان بگوید که من متوجه هستم بسوی آن ذات که منشاء حب صرفه ذاتی است
ازان ذات فیض می آید بر هیئت وحدانی مرشد من و ازان هیئت پاک بر هیئت وحدانی
من گفته مراقب شود و ذکر اسم ذات و نفی اثبات را زیاده ورد دارد بلکه اسم ذات را بلسان
و قالب بکثرت شغل دارد درینجا کمال علویت بیرنگی در نسبت باطن ظاهر میشود این مقام از
مقامات مخصوص سرور ما است و دیگر انبیاء علیهم السلام را درین دخل نیست بیان آن
کردن و انکشاف را نمودن نمی توانم بیرنگی را چه رنگ آرم مرشدان ما یان بر هر کس که نظر
سرفرازی و سربلندی سرفراز کردند از توجه حال بحالش رسانیدند حال را چه مجال که با قال در
آید بعد ازین مراقبه لاتعین و سیر اطلاق است و اینجا همچنین گفته مراقب شود یعنی من متوجه هستم
بسوی آن ذات که منشاء لاتعین است ازان ذات فیض می آید بر هیئت وحدانی مرشد من
و ازان هیئت پاک بر هیئت وحدانی من اینهم از مقامات خاصه حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و اصحابه وسلم است درینجا هم سیر را گنجائش ندارد بجز دستگیری مرشد و اینهم قلب
و زبان را یارائی ندارد که بصفحهٔ بیان در آید رباعی نامش بزبان گفتم از بی خردیست
وصفش بدهان گفتم از بیخردیست. انصاف چنانست که و انم گفتن فی الجمله
چنان گفتم از بیخردیست مقام لاتعین مقامیت ندارد درینجا خاص
ذات بهمت است و سیر نظری و تصوری را راه ندهد صفات هم
درینجا راه نیافته در بحر حیرت مستغرق شده هیبت دارد در ورطه
هم تکلم مستغرق اند سالک را درین مقام فنا و بقا را تصوری ندارد و حال او
بمعدومیت دارد و قول صلی الله علیه و آله وسلم ما عرفناک حق معرفتک درینجا سزد
بیت مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در محفل رندان خبری نیست که نیست
تا اینجا مراقبات تمام گشته در بیان بعضی مقامات از راه سلوک علاحده افتاده بطور سرفرازی و
علاحده نوازی حضرات پیران دستگیر این طریقه غلامان خود را بتوجه مختار فرموده
عنایت و سرفرازی میفرمایند اظهار آن بشکر ریزی بیان نمایم بدانکه مراقبه سیف قاطع
محاذی دائره ولایت کبری واقع شده است که سیف نام این مراقبه برای

آنست وقتیکه سالک درین مراقبه قدم می نهد چون مرشد ارشاد فرماید و توجهه نماید حق
سالک را مانند شمشیر برنده نیست و نابود میسازد و از سالک نامی و نشانی نمی گذارد لهذا
این مراقبه را سیف قاطع نام نهاده اند و رابطهٔ او چنین است که متوجهه هستم بسری
که سیف قاطع است ازان سر فیض سے آید بر هیئت وحدانی مرشد من ازان هیئت
پاک وحدانی من گفته چشم بند کرده به نشیند و نفی اثبات شروع بطوریکه لا را از زیر ناف
بردارد تا بگام رساند چنانکه گذر آن بر اخفی دنفس گشته بالای گام برسد آنجا اله را گفته
بضرب و شدت تمام الا الله را به تنزل فرود آمده تا زیر ناف برساند هیچ اره کشندگان
در مدت قلیل بتوجهه پیر و مرشد و کثرت ذکر و فکر در واثری سیف قاطع یعنی شمشیر
برنده پیدا گردد در آنحال بهر کس که نظر اندازد البته ضرر رسد باید که گوشه گیری اختیار
کند و بر کسی خود را عرض نسازد و چون حالتی فرود آید و رخلائق پدید آید و گرنه گوشه گیری
و صحرا نوردی آن سالک اختیار کند و دیگر دائره قیومیت مراقبه ایست از کمالات اولوالعظم
ناشی شده است و رابطهٔ این مراقبه و ذکر و فکر هیچو کمالات اولوالاعظم است لهذا
بیان آن نفرموده شد اگرچه اینهم در دائره سلوک واقع است لیکن معمول حضرات
پیران کبار برای توجهه درین دائره بنود سرش آن تواند بود که قیومیت منصب
انبیا و اولوالاعظم است و باین منصب عظیم آن شان امت مرحومه الله تعالی
حضرت مجدد الف ثانی و حضرت ایشان خواجه محمد معصوم و بعضی فرزندان و خلفاے
ایشان را رضی الله تعالی عنهم سرفراز فرموده چنانچه حضرت غلام علیشاه صاحب رحمة الله
علیه و حضرت پیر ما دستگیر قیوم زمان قطب دوران حضرت شاه سعد الله صاحب
بودند پس هر کسے را مشیت ایزدی باین منصب تعلق میگردد و حضرت پیران ما
سرفراز میفرمایند چه سرفرازی و چه عنایات و چه توجهات پیران کبار است چنانچه
ابو سعید صاحب مجددی در رسالهٔ خود میفرمایند که روزی بنده فاتحه پیران خوانده
متوجهه دائره بودم احوالی و اسراری عیان آورد که بغیر آن بزبان راست
نمی آید و بقیه فیض خاص ازین دائره مشرف گردیدم این [illegible]

ایشان عرض نمودم فرمودند که باین دائره متوجه شده باشی درین سخن امید دارم که الله تعالی
بتصدق فرق مبارک حضرت پیر دستگیر سرفراز فرماید الله الحمد والشکر پیران طریقت
مارا چه قوتی و چه مرتبهٔ عظیم دست داده است که تعریف آن در زبان قلم نمی
گنجد و بلوح فکر نمی درآید و هم دائره حقیقت صوم که محاذی آن حقیقت قرآن
واضح شده است چون توجه پیر دستگیر و مرشد هادی الی الله به مرید دستگیر
شود و نظر سرفرازی برهر که رسد آن غلام را غلام نوازی فرموده درین
دائره عالی توجه میفرمودند و از آثار و انوار و به حقیقت حال بران غلام وارد
میشود چنانکه علامت خاص وصمدیت باختصاص ظهور نموده ازین حقیقت حظی
وافر فراگرفته میشود بیان اینحال محال کیفیت و مذاق این حال بهرکه وارد گردد
آن محظوظ حال شود و در تصور مقال نگنجد و بدیگران گفتن و شنیدن و فهمیدن و
ذائق شدن چه یارا این برکت توجه پیران ما است که ما غلامان را سرفرازیست
الحمد لله علی ذالک وفائده بدانند که ضمنیت پیران ما کرده شود و چه طور فهمیده
شود مرا ازین بر تقدیر آن سالک که چون سلوک تمام کرد و از کیفیت ما حظ بر داشت
از باطن پیر دستگیر شمه بباطن خود ذره از انوار پیر و مرشد شائق شده مشعل وار
منور گردیده جویای مشرب پیر خود شده مدت ها مشتاق و سوال معرفت
ضمنیت پیر خود کرده آرزو رایی در پی جوش دهد و آتش عشق بدید از محبوب
خود شعله زن کند بعد مدت ها رحمی و شفقتی پدیدار شود آنگاه از ضمنیت
خود آگاه میدهند چنانچه جناب حضرت پیر دستگیر ما شاه سعد الله صاحب را
حضرت غلام علیشاه صاحب از سینهٔ خود چشانیده بضمنیت خود آگاه و
حضرت پیر دستگیر را حضرت ایشان شهید مرزا صاحب قبله و حضرت
شهید صاحب را حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد رضی الله تعالی عنهم
مشرف ساخته و حضرت شیخ از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم
بضمنیت کبری امتیاز یافته اند ضمنیت پیران ما عجب ضمنیت است

بعینہٖ ضمنیت حبیب خدا صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم درجہ بدرجہ رسیدہ است
این فہمیدن عقل ودر وفہم رسا باید وگرنہ پروبال سیر وطیر درینجا قاصر است اللہ تعالی
سالک را ہدایت دہد وکمر از وستحکم دارد وگرنہ از مرتبۂ پیر واقف شدن چہ مجال وچہ یارا
ودر سلوک داخل شدن وضمنیت از حقیقت پیر واقف شدن محال بلکہ تا تحصیل
سلوک ہم پیر را شناختن مقدوری ندارد سبحان اللہ قربان پیر دستگیر خود شویم
کہ او تعالی چہ کمالی وقوتی حضرت ایشان را عطا فرمودہ است کہ ما نفس سگ گرگین
پروران را بیک توجہ بمرتبہ قرب می نوازند ومرغی بے بال وپر را باز از اشہب
بہ پیمانہ بانکہ نقل است کہ در رسالۂ سلوک تصنیف خود حضرت ابو سعید صاحب
مجددی رحمۃ اللہ علیہ میفرمایند کہ برائے ضمنیت بارہا در خدمت فیضدرجت
حضرت پیر دستگیر عرض کردہ بودم تا آنکہ سال ہزار ودوصد وسے ہجری در ماہ صفر بندہ
ختم قرآن شریف کہ در حضور پر نور در نوافل اوامین میکردم با تمام رسید بعد از ختم بہ
بندہ را ارشاد کردند کہ از ما چیزے خواہشی کہ داری بخواہ بندہ عرض کردم کہ امیدوار
ضمنیت حضرت ہستم بندہ را از رعایت بندہ نوازی نزدیک خود طلبید وبسینۂ مبارک
خود چسپانیدہ تا دیر توجہ فرمودند احوالی برمن ورود نمود کہ اظہار آن اسرار ممکن نیست ودر
انوار مبارک آنحضرت استغراقی بہم رسید کہ باطن من آئینہ واری مقابل باطن مبارک حضرت
ایشان شدہ ہرچہ دران حضرت موجود ابعینہ در باطن بندہ نمودار گردیدہ است بہیچگونہ
فرقی درمیان ہر دو باطن باقی نماندہ سبحان اللہ چہ قدرتی وقوتی پیران ما را
را قادر حقیقی عطا فرمودہ است فکر را میدان تنگ است وپائے عقل لنگ است

تمت طریقہ نقشبندیہ رحمہم اللہ علیہم

من بعد این نا اہل ونادانستہ محض وبہ نا فہمی ونارسیدگی خود دبیرچیکہ یاد
آوردم بآن بیحوصلگی خود رسیدم ودر طریقۂ قادریہ عالیہ بخدمت باصفے طالبان
صادق عرض پردازم غور فرمایند وعمل کنند

بدانکہ اے سالک صادق باید کہ خود را در طریقۂ ہذا محکم ومستحکم داشتہ اعتقاد

را بہر طرف راہ نداده دست و پا بہر سو نزنند بشریعت قایم القدم شده در طریقهٔ عالیهٔ
قادریه بیعت گیرد و خدمت مرشد پخته خود اختیار کند حتی که در قلب او بجز مرشد خود
حضوری دیگر نیاید آنرا سلوک والقا و توجه فایده ندهد ورنه قصه خوانی و پیر شماری
و در مجالس لاف زنی است ازین خیالات و قیاسات را دور داشته کمر یقینی بر
بسته راه طلب مولی برگیرد همچنین سالکان را تعلیم فرمودن و طریق سلوک نمودن احسن
بلکه طریق سنت اولیاء الله است و آن اینست اولا توبه داده در بیعت داخل فرموده
تاکید اجتناب شرک و بدعت و ترک خلاف شریعت کرده و ترغیب پیروی و اتباع سنن
و ساعی مستحبات و سنات فرموده کم خوابی و سحر خیزی را تاکید داشته ارشاد فرمایند۔
ارشاد قادریه رابطه اول یعنی ذکر قلبیه که قلب بسوی پستان چپ مائل بجانب پشت بشکل
صنوبری است چشم بند کرده و لا اله را از قلب بر آورده و الا الله را بر آن جا بر
ضرب نماید معنی اش لا معبود الا الله تصور دارد چنانکه اثر در و پدید آید چند مدت
دوام باید کرد که در قلب اثر نفی و اثبات پیدا آید یعنی عادت کلمه جاری گردد
و گاه گاه از تصور صورت فنائیت بند و حرارت در قلب پیدا آید و بوقت مراقبه
علی الدوام صورت شیخ رابطه حاصل آید و نور برنگ زرد و از تحت و فوق و
چپ راست و پس و پیش باریدن و زیدن گیرد و شعلهٔ نار عشق از قلب
مشتعل شده آه و نعره و بیقراری و سوز گریه زاری از هر صورت و از معاینه
جمال بیقرار و برق وار گردد و از شوق تماشای جمال یار در آئینه قلب منتظر
شده بیقرار ماند این را رابطهٔ قلبی مینامند اگر یکی ازین حالات بر سالک هویدا
و متلذذ نگردد ازین پیش هدایت دادن منع است چونکه طالب مجهول و
کم همت است بلکه شوق شنیدن دار و پیش همچنین کسان کیفیات بیان
نمودن طریقت را بد نام کردن است بلکه قطع فیض باطن شدن است و راز
الهی را افشا کردن است و بدست کم ظرفان و کذابان کوس لافی نمودن
است همین کسان از زبان بزرگان شنیده کتب خوانی کرده خود را هادی و

و مرشد مشتهر کرده بیچاره مشتاقان و طالبان حق را از حق دور انداخته بدانکلام مسخر کرده بے فیض و بے مقصد محض کنند خود را موحد و عارف مشتهر سازند۔ اللّٰهم احفظنا من صحبتهم و کلامهم۔ از این صحبت صحبت علمائے ظاهرین بهتر است که از اسلام و ایمان قایم مانده۔ راه جنت باسانی میگیرند ذکر روحے که لطیفهٔ روح و آن زیر پستان راست بفاصلهٔ دو انگشت باید که لا را از قلب کشیده و اله را بحرکت روح بر آورده و الا اللّٰه را بر قلب ضرب نماید جهراً و قوتاً و ثانیاً به لفظ الا اللّٰه بروح ضرب نماید هم چنین سه بار ضرب فقط لفظ الا اللّٰه۔ است بار بر روح ضرب نماید تا که یک ذکر کامل شود و معنی نفی اثبات را لا مقصود الا اللّٰه لحاظ کرده صورت دائرہ آفتاب متصور دارد و گردش ذکر همبران صورت آرد یعنے که از قلب تمام سینه همچو قرص آفتاب تصور یده مقصود را پیش نظر دارد و خود مستغرق آن نور گرداند بوقت ذکر بجلسه تشهد به نشیند و بیک جلسه پنجهزار بار بطور مذکور ذکر معه فکر نماید رفته رفته آن نور بالا زده برنگ سرخ محیط شده مستغرق گرداند آنوقت خود را از آتش شوق بالا فروخته شوق و ذوق را ترقی دهد و محو مستغرق گرداند حتے که آن نور قایم گردد و در دل صوت غیبی شنیدن گیرد و سیر روحی بطرف ملکوت متوجه گردد و اسرار فوقانے وارد شدن رود ہد۔

ذکر نفیے معه لطائف ثلاثه

اینجا سیر ملکوتے طے کرده رو بجبروتے آرد و آن چنانست که لطیفهٔ نفس مقام آن ناف است و مقام سر میان سینه و مقام خفے پیشانے که مقام سجده است مرتبهٔ عبودیت بظهور رسیده و ولایت علیه منکشف گردد و سیر ملاء اعلیٰ طیرانے گردد و مقام لطیفهٔ اخفے بر تارک موید فیض مقام محمدیت و مشرب محمدے هم هینامند و اهل استعداد و ماهران سیر نفیے و مستغرقان بحر عشق جمال بیرنگے خوب می فهمند و رابطهٔ ذکر آن اینست که لا را از زیر ناف برکشیده تا بالاے کام برساند و معنے لا تصور دارد که نیست و نابود شدم که آن ذات هو القدیر باقیست جوارح یعنے سر دست خود فنا کرده لحاظ داشته باین مفهوم کلمه معینه تصور یده مستغرق شود مگر انے

مقام نقش نوری ہمچو فوارہ بالاے اخفی یک سو برآمدہ وازینجا الہ را فرود آوردہ بہ
کتف راست آرد و الا را از لطیفہ روح بحبس و حرکت کشیدہ لفظ اللہ اسم ذات را بر قلب
ضرب نماید ہمچنان کہ جملہ از تحت تا فوق فنا شدہ ذات او تعالی جل شانہ باقی ماند
و نور راز بالاے فرق تا پاے ہمچو چادر آب پوشیدہ شدہ مستغرق و تصور ماند ہمین
طور رابطہ تصور نور کہ از نقش متشکل فوارہ تا فوق الرأس شدہ ہمچو چادر روار تمام جسم
پوشیدہ باشد ستے کہ از درون واز برون کہ فوارہ اندرونی و چادر بیرونی است یکسان
شود و ہمین طور بجز نابت کہ در سماعت ظاہرے و باطنے ہیچ نیاید بجز صوت نفی
اثبات کہ ہیچ در سماعت نہ درآمدہ شدہ از کثرت شوق در ہا فنا شدہ اثبات
بظہور سمے آید برین منوال تکرار رابطہ را عادت دارد در آخر شب بہ تنہایے و تجردے
از خلائق کہ خیال کسے شنیدن را راہ ندہد چنانکہ در بحر فنا فنا شود تا بجاے ہوش
آتش شوق دیدار مقصد افروختہ بالا زدہ میگیرد ستے کہ خود خود نماید درین ایام کم خفتن
و کم گفتن بلکہ ترک صحبت خلائق و کثرت زاویہ گیرے عادت گیرد شب و روز کثرت
ذکر را شوق دارد تا کہ ذوق راہ نماید درین ہنگام از توجہ مرشد و فیضیاب صحبت اکثر
او شان تجلیات انوار آفاقی جلوہ گر شدہ انکشاف مے گردد چنانچہ بقولہ تعالی اللہ
نور السموات والارض اینجا مرشد کامل و ہادی آگاہ دل دستگیرے و کار علام
نوازی فرمودہ ارشاد میفرماید کہ فرمودنی است دا آگاہ کردنی است وگرنہ شرب
و کفر ہیچ است چون فیضیاب و مستفیض شود در بحر وحدت ابتدا او غرق شدن مے
گیرد آنوقت فہم باید کہ یک وجود وجود است و ہمہ وجود ہا ہم وجود آن محیط ہمہ را ایک
وجود داند و تعدد دید دارد و کل را ایک وجود داند و باطن او ہم یک وجود است کہ کل را
محیط است اینجا جاے نازک تر است سالک را سکر و غلبہ آید و بسیر آفاقی محو گردد
و تجلی انوار آفاقی پے در پے ورود گردد تا باختیار خود سبحان بر زبان نیارد
و ہر چیکہ در بے ہوشگی درآید بہ ہوشیارے توبہ دہد اینجا مبین فہیم فہمہ
اند رآسیر آفاقی مے گویند از سیر آفاقی مقامات خود را واقف گردد مگر

مرتبهٔ باطن را هیچ زوال نیست و از خطرات آفاقی محفوظ ماند و بخیال نفسی مستغرق و مضمحل ماند و قوت سیر آفاقی بر دو گونه است یکی آنکه موجودات را در خود معائنه کردن میگیرد چنانچه پیش گوئی و اخبارات قلوب و مکان و احوال مشارق و مغارب و صحبت اولیاء الله و حوادث زمان و جستجوی مردگان و زندگان و احوال ملاقات ارواح و معائنه ملائک و سیر ارضی و سماوی پیش آمدن و متشکل شدن میگردد و اهل فنا را این نیز داخل خطرات است۔

و دیگر قسم سیر آفاقی را قوتی پیدا گردد و غالب آمد برانکه در آب آب شده می آید و در آتش آتش شود و باد باد شود و بخاک خاک شود و تجلیات انوار صفاتی در و سرایت گشته بر همه وجود و ممکنات سایر گشته قوت سیر آفاقی و طیر انی حاصل میکند مگر جوهر مقصد از دست ندهد این همه را یکسو گذاشته بحر محیط غوطه زن شده فنا گردد و این همه را یک وجود نسبت پس پردهٔ موجودات وجود کل وجود و وجود نیست واجب الوجود مگر آن ذات است که نسبت آن بسایر موجودات است که بسالک مورود گردد و این فهم اعتقاد و افضلترین فهم است و دور بینان وجودی و شهودی این را فهمند و چون سالک را دوامیت حاصل آید استغراق و فنا ابداً حاصل گردد بالاترین از مقامات مقام محمدیت که باتباع شریعت دائماً آرزوی باطن مستغرق شده ظاهر به شریعت پیراسته آراسته ماند و دوام لیل و نهار هیچ فعل و حرکت از شریعت دور نه افتد بلکه پیراسته و آراستهٔ شریعت ماند بدین مثال احوال کیفیات در کتب ها بسیار منضبط است چنانچه یکی از اکمل اولیاء الله پیش شاگردها و مریدهای خود استفسار فرمودند که سالگذشته ما چگونه افعال و حرکات ما گذشت و چه طور بظهور آمد همه ها یک زبان شده عرض پرداز شدند که حضرت به معمول قدیم خود بحفظ مراتب شریعت طهارت و غسل و وضو و نماز و روزه و فرائض و سنن و مستحبات و نوافل و قرأت قرآن با عادت فرو نه گذاشتن ادا فرمودن هیچ سرمو تفاوت نفرمودند بوقت خواب و بوقت بیداری بیداری هم چنان که بود عمل فرمودند گوش فرمعه ارشاد کردند

که این سال من در خود بخود م خود را فراموش کردم که برمن چه گزشت و از من چه صادر
شد هیچ قوت نداشتم الحمد لله مقام من بمقام محمدی صلی الله علیه وآله
وسلم حاصل است چنانچه هر ولی را مقابیت بمقام هر نبی پس جادهٔ آن ولی
بجادهٔ آن نبی است چنانچه حضرت سیدنا عبد القادر جیلانی قدس الله اسرارہم
فرموده اند. شعر وکل ولی قدم وانی علی قدم النبی بدر الکمال ؏
این اعتقاد افضل ترین اعتقاد است پس سالک را باید برین اعتقاد در افعال و
واقوال و اعمال باتباع شریعت طریق وارد وگرنه خوف در پیش است مذہب
محققان اہل وحدت باوجود غلبهٔ حال توحید از شریعت یکسر مو تجاوز نگیرند وہر
موحد که خلاف شریعت کار کند واقرار توحید وجودی علانیه وبرملا نماید او را مدعی
کاذب وملحد وزندیق باید گفت اگر از کسی در حالت سکر وبیخودی حرفی خلاف
شرع برآید ویا فعلی خلاف شریعت از وی صادر شود معذور باید داشت
واگر باوجود ہوش وشعور ترک شریعت نماید فاسق وملحد باشد نعوذ بالله
من ہذا القوم۔

فائده

سالک را این مقامات نگاه داشتن واجب وضرور است وآن این است
تجلی که ظهور حق است بر دیدهٔ دل سالک وآن چهار قسم است اول آثاری ودویم
افعالی وسیوم صفاتی وچهارم ذاتی۔ وآثاری آنست که بصور جسمانیات که
عالم شهادت است از بسائط علوی وسفلی ومرکبات بهر صورت که حضرت حق را ببیند
در عین تصور رویت خرم داند که حضرت حق است آنرا تجلی آثاری میخوانند وان
جمیع تجلیات آثاری تجلی صوری ودر صورت انسان مشاهده نمودن
انتهی و اعلی است۔
وتجلی افعالی متمثل بانوار متلونه مینماید یعنی حضرت حق را به نور
سبز ونور سرخ ونور زرد ونور سفید بیند۔

وتجلی صفاتی آنست کہ حضرت حق بصفات سبعہ کہ حیات و علم و قدرت و ارادت
وسماع و بصر و کلام است متجلی شود و گاہ باشد کہ تجلی صفاتی متمثل بنور سیاہ نماید
یعنی حق را متمثل بصورت نور سیاہ بیند۔
وتجلی ذاتی آنست کہ سالک در ان تجلی فانی مطلق شود و علم و شعور و ادراک مطلقاً
نماند و تجلیات مذکور بحسب صفاتی اوقات تجلی علیہ متفاوت است اگر حضرت
حق را تجلی است فاماً اگر خود مظہر حق شود یعنی بیند کہ خود حضرت حق است
اتم واکمل است زیرا بہ تحقیق در ضمن آثار زیادہ است و در جمیع مراتب تجلیات
مذکورہ حضرت حق را دیدن یا خود مظہر حق شدن در طریق تصفیہ واقع است و
شنیدن موسیٰ علیہ السلام ندائی انی انا اللہ رب العالمین و حدیث شریف رایت
ربی فی احسن صورۃ ومن رانی فقد رای الحق شود عدول اند بر خود از تجلیات
دبقا باللہ کہ بحسب حال کاملان و اصل رواست مید ہد آنست کہ بعد از فنا سالک
در تجلی ذاتے بقائ حق باقی گردد و خود را مطلق بے تعین جسمانی و روحانی بیند
و عالم خود را محیط ذات ہمہ ذرات کائنات مشاہدہ نماید و متصف بجمیع صفات
الٰہی باشند۔

فائدہ

پس از ینجا بیان عالم ہا کہ اصطلاحات صوفیہ علیہ الرحمۃ درجہ بدرجہ اند مجمل را مفصلاً
ومفصلاً را مجملاً کہ در طریقہ قادریہ عالیہ بیان کردہ شدہ از ایا بان قلم وا مینایم و ہر اگہ
سلوک گزشتہ را عمل کردہ فہمید و لذتش حاصل کرد و کیفیت بیزبانی و بکشف زبانی
فہمیدہ شود و از عشق محمدی بانجام ثمرہ حاصل کند پس باید دانست کہ اول مقام عالم
ناسوت عین وجود است یعنی این ہمہ عالم موجودات است عالم ناسوت بینامند و بعضی
عالم شہادت و عالم ملک و مثال و عالم بیداری ہم میگویند و این عالم را بدرجہ انتہائی وتحتانی
مرتبہ ایست و در ین عالم وجود را بکمال لذتی است پس ہر طالب را کہ طلب حق
بشوق دارد اول باید کہ عشق پیدا کند و بعد از ان بارشاد مرشد بجاسے گوشہ

تنهائی نشسته صورت شیخ معشوق خود گرداند یا بگمان نیک بصورت مجازی عشق
داشته باشد طریقش اینست چشم خود بند کند و صورت معشوق را بعشق اتم بدل متوجه
شده از چشم دل به بیند بلکه در دل خود بنشاند و با وی بازی بکند و مقام دل در سینه
بطرف پستان چپ مائل به پهلو دو انگشت زیر پستان است بشکل صنوبری من کل
الوجوه بر صورت معشوق خود را متوجه دارد و خطره را اصلاً دخل ندهد و وسواس دنیا ید
پس آن تصویر در قلب صنوبری تعلق پیدا کند رفته رفته در دل صورت معشوق
معائنه گردد و بهت خوشگوار در دل نشیند پس این دل صنوبری و آن صورت موجود کی
که دیده میشود همین عالم مثال است که لذت وجودی حاصل میشود بعضے این را از عالم
ملکوت جداگانه می شمرند و بعضی بعالم ملکوت داخل میکنند و بعد این طریقه شناخت
عالم ملکوت بیان کرده میشود و این عالم را عالم ارواح و عالم غیب و عالم لطیف و عالم
خواب میگویند و هر چند که عالم ملکوت بصورت عالم ناسوت است لیکن عالم ناسوت
فانیست و عالم ملکوت خلاف آن و عالم مثال کلید است بعالم ملکوت و چنانچه عالم
صورت را که می بینند و هم چنان چشم بند کرده دیده میشود و آنکه چشم بند کرده دیده
میشود شکل روحیست و بچشم وا کردن بنظر در آید و آن شکل ها نیست و چون هر
کسی که بخواب رود یا بهوشیار غافل ماند و آن شکل روحی که متمثل به جسم ظاهری بجمیع
اعضا و حواس موجود شده بوسیلهٔ بدن لطیف با عالم ملکوت سیر میکند و هر که
خود را صاف پاک از کثافت ظاهری بدن دور شود و از او از ارواح اولیا را الله
و تجلیات ملکوتی دیده پاکیزگی و صفائی حاصل میکند و دل هر کس که زیر کثافت و
غفلت پوشیده شده است همون آفات و تاریکی که در عالم ناسوت گرفتار شده است
در پیش سے آید و خوابهای بد و تصورات ناشایسته بظهور می آید هر که در خواب
می بیند و نتیجه اش هم بد می بیند پس انسان را باید که از ذکر الهی شب و روز دل
را صیقل کرده منجلیه سازد تا که نور دلش هویدا و روشن گردد تا که صورت صورت های
اولیاء الله و فرشتگان و تجلیات ملکوتی بقلب او منعکس گردد و باید که صورت

شیخ خود در دل خود جانشین گرداند بلکه دل خود صورت مرشد گردد درین حال البته
صور تمامی اولیاء الله و پیغامبران ظهور میگردد بلکه هر اراده که کند و سوال در پیش
آید جوابش حاصل گردد و دل را یقین و تسلی حاصل خواهد شد و هرگاه که صورت
شیخ خود به بیند و رابطه حاصل کند از مرشد خود بزیارت حضرت سرور کائنات
صلی الله علیه وآله وسلم التجا نموده درخواست کند و عرض نماید که بزیارت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شوم البته بوسیله پیران کبار و مرشد
خود بزیارت مشرف گردد و هرگاه که از عالم مثال در ملکوت داخل شد و نیک و بد
ارواح با ملاحظه کردن گرفت و ملائکه را بجسم بطور روح در نظر آمدن گرفت آنوقت
لازم که این کیفیت و احوال را چندی از دست ندهد تا حقیقت عالم لطافت که
اصل است این عالم سایه اوست خوبتر روشن شود آنوقت هرچه که خواسته
دران مشاهده کرده شوی چون در عالم لطافت نسبت تام بهم رسد ترا مبارک
باد که عالم ملکوت بر تو منکشف شد لیکن اصل مطلب را پاس دارد و از دست ندهد
خود را درین ورطه لذات غرق نسازد و منظر بر عالم صورت داشته دل ندهد
و کشف و کرامات را خواهش نکند و درین مقام مرتبه کشف و کرامات بسیار است
و سیر باین عالم توجه بالکمال داشتن موجب تنزل است چونکه این عالم بدرجه
تحتا نیست از مطلب اصلی و مطلب اصلی را گم کرده درینعالم غرق شدن و پسپا
ماندن است بسا ها پا در وحل شده شده اند سالک را ازینمقام عبور کردن لازم
و مناسب است چونکه سالک را راه حقیقت و معرفت طی کردن است او شانرا
از عالم ناسوت و ملکوت و جبروت گذرانیدن لازم است مگر پاسداری فتح
عالم ملکوت داشته باشد چونکه این عالم فتح عظیم است اینجا طریق اشغال
بیان کرده میشود که از اذکار دل را روشنائی و صفائی حاصل میشود و در آئینه
دل رنگها هویدا شده جمال یار مشاهده کرده میشود و طریق شغل اسم ذات الله
را بحرکت زبان آهسته آهسته در دل بگوید یعنے آواز بلسان نباشد بلکه

تنهائی اختیار کرده واین اسم مبارک را بکثرت تمام حتی که در نشستن و برخاستن
دل را آگاهی و هوشیاری خواهد بود بشرطیکه دران دل مستغرق شده سعی بجد
کشد این اسم اعظم جامع بجمیع صفات است هر صفتیکه باشد ازین اسم مبارک
دور نیست وچون سالک درین اسم اعظم محو گردد وکل جوارح واعضای خود بحرکت
قلبی مشغول شوند بلا تصور ذاکر در هر حرکت و هر تنفس ذکر اسم ذاتی از هر بن مو در
در آمده در خیال او در اید البته مظهر کرامات وتصرفات گردد وبعده شغل حبس نفس
ویرا تعلیم دهد چونکه بجز حبس دم کردن سالک را کشود حاصل نمیشود باید که در تنهائے
دل را از وسوسه ها وحاجت هاے دنیوی خالی کند وصورت حلیه را خوب یاد
داشته نگاه دارد وآن اینطریق است یعنی هر دو ارنج دست خود بر سر هر دو
رکبه بنهد و هر دو ابهام را هر دو سوراخ گوش را بند کند تا انکه از راه گوش
دم بیرون نیاید و هر دو از انگشتان شهادت هر دو چشم را بند کند و از انگشت
خنصر دو دیگر انگشت از بازو پیش یعنی از انگشتان خنصر وبنصر هر دو لب را بند کند و از ان
انگشت میانه یعنی وسطی و بر سوراخ بینی هر دو بنهد ازین ترکیب که سوراخ طرف راست
را گرفته دم را بند کند وبعد از سوراخ چپ لا اله گفته دم را تا دماغ رسانده بطرف قلب
بیارد وزان پس سوراخ چپ را نیز محکم در حبس دم مشغول شود واین عمل را شروع
کرده آهسته آهسته تا بکمال کثرت رساند یعنی که ذکر الا الله را تا گذاشتن دم
ع بر دل ضرب کرده باشد چنانکه ذاکر را تکلیف معلوم نشود یعنی دل بیقرار نگردد و
وتکلیف نرسد همچنان عادت کرده تا بحدیکه قدرت در وپیدا گردد وکثرت بدرجه اتم رساند
بوقت واگذاشتن دم که انگشت هر دو سوراخ نهاده شده بود آنرا برداشته دم
گزارد وهمراه دم گزشتن الا الله گفته باهستگی تمام بیرون دم را گذارد ودر زودی
بتعجیل نکند بوقت گزاشتن دم چونکه دماغ را زیانی نرسد ازهمین طریق بهر قدر که قدرت
وقوت پیدا کرده شود و ترقی رساند وبعضی بزرگان چنان ربط پیدا کرده بودند
اگر [illegible] یک روز چهار دم میکشند و فوق میرسند پس معلوم شد که عادت یک [illegible] پس گردن

ربط حاصل شد و بعض بزرگان از نماز عشا تا نماز فجر حبس فرموده اند سبحان الله از
اثر این شغل فتح عظیم ظهور مییابد و ازین شغل دیگر فائده هم حاصل میشود و نوم و
خواب و غفلتش بالکلیه دور میشود و ازین شغل بزرگان رحمهم الله سالهای سال
هرگز نه خفته اند این شغل بزرگ از آئینه دل زنگ و تاریکی دور میکند و صفائی دل را
داده مجلا میکند و برای آن دفع خطرات خوب تر است که از خطرهای هر قسم
دور میشود و بهر دم و بهر خیال بجز الا الله بر نمی آید و بوقت خالی نشستن بر آن
معمول هر نفسیکه برآید بجز الا الله هیچ نه برون آید خطرات را درمحال گنجایش نیست
باید که تا حبس دم لفظ الا الله گفته باشد یعنے نا فرو گذاشتن دم این شغل
شریف هر وقت و هر مقام نکرده باید بلکه درخلوت و گوشه گیری باید نمود و در صحبت
خلق شغل پاس انفاس مناسب و بهتر است چونکه از هر وقت و هر جا جاری
کرده میشود و بوقت حبس النفس توجه بطرف قلب دارد و گوش تصور بدران
نماید که آوازها شنیده میشود چنانچه مولانا روم رحمة الله علیه میفرماید ع
بر لبش قفل است و در دل رازهاست ٭ لب خموش و دل پر از آوازهاست ٭
و کیفیت سلطان الاذکار پس شاغل را مبارک شود که این شغل عجیب شغل است
باید که آن شاغل را اگر شب باشد و حجرهٔ تنهائی نشیند و اگر روز باشد صحرا گزیند
بهر حال از خلائق دور شده بنشیند و صورت شغل اینست هر گاه که انگشت
بزرگ در سوراخ گوش کند بطرف صوتش تصور بندد و چنان که در صورت او محو گردد
که خیالش بجز همان صوت در سماعتش هیچ نیاید باین تصور سماعت مکلم کرده لازم که
از دل لفظ الا الله را اینچنین گوید که همه اعضا از هر بن مو لفظ الا الله جاری
گردد بدین رابطه اینچنین محنت و مشقت نماید که از هر بن هر مو و اعضا معه
قلب شنیده شود با آن شنیدن که در گوش او آوازی که می آید و از آن
صورت سرمدی پیدا مند دران صورت خود فانی شود حتی که از گوش انگشت بیرون
آرد یا از انگشت گوش را بند نماید همون صوت برابر شنیدن آید حبس دم

ترقی کرده شود و ذکر را بطریق بالا ترقی دهد رفته رفته عجیب احوالی پیدا گردد
و تلذذ ها و نار عشق الهی شعله زن شده صوت قدیم ابد الاباد و هد سماعت او مالامال
میشود و مطلب اصلی هویدا شدن می پردازد و ازینجا عالم جبروت بدانند و این
عالم را عالم احدیت و عالم جمعیت و عالم آرام و عالم نفس هم میگویند و درین
عالم هیچ تصورات و خیالات در نمی آید و تسکین و آرام حاصل میشود و جویای
حق و تصور مقصود اصلی پیش نظر دارد و درین عالم مانند ناسوت و ملکوت
هیچ صورت نه بندد و در دل هیچ نگذرد بجز ذات این حال بر سالک وارد شود
و آن سالک در عالم جبروت است و همه عالم خیالی و تصوری برخاسته
تسکین حاصل شود هرگاه که خواهد با جبروت حاصل میتوان شد و حاصل کردن
عالم جبروت طریقست که تمام اعضاے خود را حرکت باز دارد و هر دو چشم را
بند کند و دست راست را بر دست چپ داشته از تسکین تمام مربع به نشیند و
تمام نقوش و صورت ها از ناسوتی و ملکوتی خالی کرده بآرام تمام تر به نشیند و
در نظر ظاهری و باطنی هیچ از ناسوتی و ملکوتی در باطن دل خود فانی در فنا
شود البته آن سالک در عالم جبروت رسد و مقام جبروتی حاصل کند و بیان
عالم لاهوت بغور تمام بداند و بفهمد که این عالم را عالم هویت و عالم ذات و
عالم بیرنگ و عالم محبت و عالم مطلق بگویند و این عالم عالم ناسوت و ملکوت
و جبروت را محیط است و عالم لاهوت مانند روح است و این همه عالم مذکوره
مانند جسم است و این همه عالم ازین عالم لاهوت پیدا شده برآمده اند و نیز
باین عالم واصل شده تعلق میدارند و این عالم لاهوت همیشه بیک حالت
میماند و درین هیچ فرق نیست آیهٔ کریمه هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن
و هو بکل شئ محیط. درین مقام و باین حالت اشاره من و تو از دل بر دارد و
تجلی ذات و توحید در حقیقت همین است و آیه کریمه و فی انفسکم افلا تبصرون
راه اینیت پیش گیر و یعنی همه عالم ذات او در خود خود آشکار و خود را در عالم

خیال گیرد همچو حباب و موج و دریا هرچه هست از دریا هست و تعینات را حجاب
نگاشته ذات را بی بیند و هم چنین است که محض ذات را با تشبیه موصوف نکند
چونکه از دولت تنزیه بی بهره ماند پس صورت ها و تشبیه ها این همه ظهورات
و تعینات از آن ذات است و این همه ها را جدا اند چونکه از نعمت عرفان و
توحید بی نصیب و محروم ماند مگر پاس و لحاظ شریعت داشتن واجب و لازم افتاد از
زبان و بیان ظاهری هیچ نگوید و این نکته ها که بخود وارد میشود بمیدان اظهار دست
و پا نزند راز خود بخود میداند و بعالم کسان اطلاع ندهد و راز را ستر باید و از سر سینه
را پرده پوشیدگی بباید ۵ ستانی زبان از رفیقان راز ۞ که تا راز سلطان نگوید
باز ۞ اللهم اهدنا الصراط المستقیم ۞ هذا شجرۂ مبارک نقشبندیه رحمهم الله و شجرۂ عالیه
قادریه قدس الله اسرارهم تحریر کرده میشود اول شجرۂ مبارک نقشبندیه این است ۔

شجرۂ نقشبندیه

الٰهی بحرمت شفیع المذنبین رحمة للعالمین احمد مصطفٰی محمد رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه وآله
واصحابه وسلم ۔ الٰهی بحرمت خلیفۂ رسول الله ابوبکر صدیق رضی الله عنه الٰهی بحرمت
صاحب رسول الله حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالیٰ عنه ۔ الٰهی بحرمت امام
قاسم بن محمد ابن ابی بکر رضی الله عنهم ۔ الٰهی بحرمت امام همام جعفر الصادق
رضی الله تعالیٰ عنه الٰهی بحرمت حضرت سلطان العارفین قطب العاشقین سلطان
شیخ بایزید بسطامی رحمة الله علیه الٰهی بحرمت حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی رحمة الله
علیه الٰهی بحرمت حضرت خواجه ابوالقاسم گورگانی رحمة الله علیه الٰهی بحرمت حضرت
خواجه ابوعلی فارمدی رحمة الله علیه الٰهی بحرمت حضرت خواجه ابو یوسف همدانی
رحمة الله علیه الٰهی بحرمت حضرت خواجه جهان خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمة الله علیه
الٰهی بحرمت حضرت خواجه مولانا محمد عارف ریوگری رحمة الله علیه الٰهی بحرمت
حضرت خواجه محمود الخیر فغنوی رحمة الله علیه الٰهی بحرمت حضرت خواجه عزیزان علی
رامتنی رحمة الله علیه الٰهی بحرمت حضرت خواجه محمد سماسی رحمة الله علیه الٰهی بحرمت

حضرت سید السادات سید امیر کلال رحمۃ اللہ علیہ الٰہی بحرمت حضرت خواجہ خواجگان پیر پیران امام الطریقہ خواجہ بہاؤالدین نقشبند رحمۃ اللہ علیہ الٰہی بحرمت حضرت خواجہ علاؤالدین عطار رحمۃ اللہ الٰہی بحرمت حضرت خواجہ مولانا یعقوب چرخی رحمۃ اللہ علیہ - الٰہی بحرمت حضرت خواجہ ناصرالدین عبید اللہ احرار ولی رحمۃ اللہ علیہ الٰہی بحرمت حضرت مولانا شرف الدین محمد زاہد رحمۃ اللہ علیہ الٰہی بحرمت حضرت خواجہ محمد درویش ولی رحمۃ اللہ علیہ الٰہی بحرمت حضرت خواجہ مولانا خواجگی محمد امکنکی رحمۃ اللہ علیہ الٰہی بحرمت حضرت خواجہ خواجگان خواجہ محمد باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ - الٰہی بحرمت حضرت امام ربانی محبوب صمدانی مجدد الف ثانی امام الطریقہ شیخ احمد فاروقی سرہندی رحمۃ اللہ علیہ - الٰہی بحرمت حضرت ایشان عروۃ الوثقیٰ خواجہ محمد معصوم رحمۃ اللہ علیہ - الٰہی بحرمت حضرت ایشان شیخ سیف الدین رحمۃ اللہ علیہ الٰہی بحرمت حضرت حافظ محمد محسن رحمۃ اللہ علیہ - الٰہی بحرمت حضرت سید السادات سید نور محمد بدوانی رحمۃ اللہ علیہ - الٰہی بحرمت حضرت ایشان پیر دستگیر شمس الدین حبیب اللہ عارف باللہ قیوم زمان قطب جہان میرزا مظہر جان جاناں رحمۃ اللہ علیہ الٰہی بحرمت حضرت قطب الارشاد فرد الافراد پیر مرشد برحق سیدنا و مولانا شاہ عبداللہ المعروف بغلام علیشاہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ الٰہی بحرمت سیدنا و مولانا و مرشدنا شاہ سعد اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ - الٰہی بحرمت جمیع حضرات نقشبندیہ بفقیر حقیر سید شاہ سعید الدین حسینی در طریقہ عالیہ نقشبندیہ بیعت نمودہ داخل محفل گردانیدہ اللہ سبحانہ تعالیٰ از فیوضات مرشدان حظ وافر و نصیب متکاثر مع استقامت شریعت عطا فرماید آمین یارب العالمین ۔ وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین ۞ ثانیاً شجرۂ عالیہ قادریہ

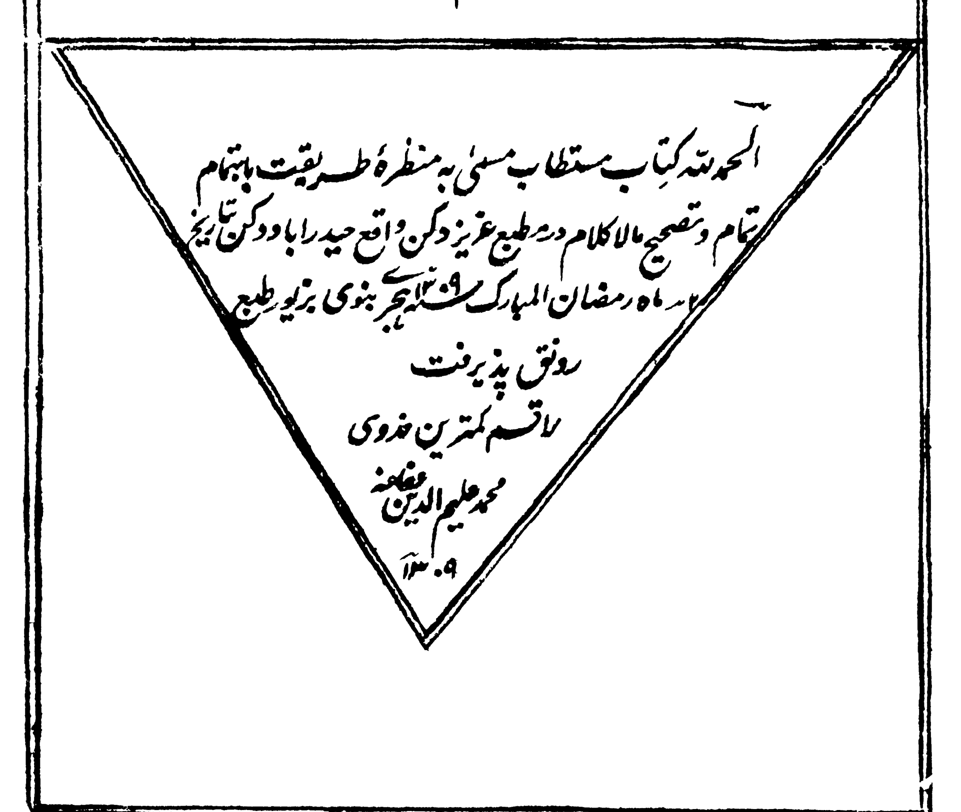
بسم اللہ الرحمن الرحیم

شجرہ قادریہ

الٰہی بحرمت سید ہر دو سرا امام المرسلین خاتم الانبیا حضرت محمد مصطفےٰ

صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم۔ الٰہی بحرمت امیر المؤمنین خلیفۂ رسول اللہ حضرت
علی مرتضےٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الٰہی بحرمت امیر المؤمنین سبطِ رسول اللہ ابن مشکلکشا
حضرت امام حسن المجتبیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الٰہی بحرمت سبط رسول اللہ سید الشہدا ابن
مشکلکشا حضرت امام حسین رضے اللہ تعالےٰ عنہ۔ الٰہی بحرمت سبط رسول اللہ حضرت
امام زین العابدین رضے اللہ تعالیٰ عنہ۔ الٰہی بحرمت سبط رسول اللہ حضرت امام محمد باقر
رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الٰہی بحرمت سبط رسول اللہ حضرت امام جعفر الصادق رضی اللہ تعالیٰ
عنہ۔ الٰہی بحرمت سبط رسول اللہ حضرت امام موسےٰ کاظم رضے اللہ تعالیٰ عنہ۔ الٰہی
بحرمت سبط رسول اللہ حضرت امام علے موسی رضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ الٰہی بحرمت حضرت
[illegible] معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت حضرت سری السقطی رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی
بحرمت سید الطائفہ حضرت جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت حضرت ابوبکر
[illegible] شبلی رحمۃ اللہ علیہ الٰہی بحرمت حضرت شیخ عبد العزیز تمیمی رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت
حضرت شیخ عبد الواحد بن عبد العزیز تمیمی رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت حضرت شیخ
ابو الفرح [illegible] رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت حضرت شیخ ابو الحسن علے الہنکاری
رحمۃ اللہ علیہ الٰہی بحرمت حضرت شیخ ابو سعید مبارک مخدومی رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت
حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی سید محی الدین عبد القادر جیلانی الحسنی الحسینی رحمۃ اللہ علیہ
الٰہی بحرمت حضرت سید عبد الرزاق رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت حضرت سید شرف الدین قتال
رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت حضرت سید عبد الوہاب رحمۃ اللہ علیہ الٰہی بحرمت حضرت
سید بہاؤ الدین رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت حضرت سید عقیل رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت
حضرت سید شمس الدین صحرائی رحمۃ اللہ علیہ الٰہی بحرمت حضرت سید گدا رحمٰن
اولیٰ رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت حضرت سید ابو الفضل رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت
حضرت سید شمس الدین عارف رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت حضرت سید گدا رحمٰن ثانی
رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت حضرت سید شاہ فضیل رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت حضرت
شاہ کمال کیتھلی رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی بحرمت حضرت شاہ سکندر رحمۃ اللہ علیہ۔ الٰہی

بحرمت حضرت بدر الملة والدین امام العارفین امام الطریقه شیخ احمد سهرندی رحمة الله علیه - الهی بحرمت حضرت خازن الرحمة خواجه محمد سعید رحمة الله علیه - الهی بحرمت حضرت دلیل الرحمٰن عبد الاحد رحمة الله علیه - الهی بحرمت حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد رحمة الله علیه - الهی بحرمت حضرت شمس الدین حبیب الله قیوم زمان مظهر جان جانان رحمة الله علیه الهی بحرمت حضرت سیدنا ومولانا شاه عبد الله المعروف به غلام علی شاه صاحب رحمة الله علیه - الهی بحرمت حضرت سیدنا ومولانا ومرشدنا عارف بالله حضرت شاه سعد الله صاحب رحمة الله علیه - الهی بحرمت جمیع حضرات قادریه بفقیر حقیر سید شاه سعید الدین حسین را در طریقهٔ عالیه قادریه بیعت نموده داخل محفل گردانید الله سبحانه وتعالی از فیوضات مرشدان حظ وافر ونصیب متکاثر معه استقامت شریعت عطا فرماید آمین یا رب العالمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین - تمت الکتاب بعون الملک الوهاب



الحمد لله کتاب مستطاب مسمیٰ به منظرهٔ طریقت باهتمام
تمام وتصحیح مالاکلام در مطبع عزیز دکن واقع حیدرآباد دکن تاریخ
۲ ماه رمضان المبارک سنه ۱۳۰۹ هجری نبوی بزیور طبع
رونق پذیرفت
راقم کمترین خدوی
محمد علیم الدین عفی عنه
۱۳۰۹

صحت نامہ کتاب نظرہ طریقت

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
١	٦	کوزہ	واقد کرمنا کوزہ	٩	۴	×	[illegible]
١	١٣	جوہائے	جوہرہائے	٩	٣	تفصیل	تفضیل
٢	١	شدہ	شدہ و شدہ	٩	٩	نفسی	نفس
٢	٦	بکلتوبہم	بکلتوبہم	٩	٢٠	جزبات	جز بابت
		،	موخراتے	٩	٢١	طراق	[illegible]
٣	٢٧	،	باشیہ آوازہ	١٠	١	ورنجین	[illegible]
٣	۵	صفات	بنقاب	١٠	۵	ولاب	دو الاب
٣	١١	رسان	ریسان	١٠	٩	فیض	[illegible]
۴	١	سہو کاتب	واآنچہ از سہو و	١٠	۴	وصال ہجرت	وصال و ہجرت
۰	۰	فراموشی بفکری تامہ حاصل گردد		۰	۰	حشوہ ناز	حشوہ و ناز
۴	٢٢	تقسیم	تقسیم	١٠	۴	وقت	رقت
۵	٩	نجا من المسلمین	نجا المسلمین	١٠	١۴	ہو	کرامات او
۵	١٠	اشرف المسلمین	اشرف المرسلین	١٠	١٦	حدا نادی	تمدا نادی
٦	١٢		بھستان	١١	١٣	وغیرہ چنین بہ چنین	و نہ چنین بہ چنین
٦	٢٣	خنک	چنگ	١١	١٠	عجب	عجیب
٧	٣	×	شاہ	١٢	٩	×	مرید
٨	٦	ربیت	چہ رہبست		٩	بجز	بحسد
٨	۴	۰	شب و روز	١٣	١٧ و ١٨	عنہ	عنہم
٨	١٨	چہ مارا	چہ یارا	١۴	٣	بوقت	و بوقت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٦	٤	وذرات	درذات
١٦	١٩	احکام وجودگی ها	احکام وجوبی ها
١٨	٨	بحیلهٔ	بجله
١٩	٢٢	راه است	راه راست
٢٠	٥	ازحوال	ازاحوال
٢٠	٥	عرُس	عَرش
٢١	١٠	عروس	عرش
٢١	١١	نفسی	انفسی
٢١	١٧	آدکه	آرد
٢١	٢٢	سوت	صَوت
٢٣	٨	ودرکلام	ودرامورکلام
٢٣	١٢	کبیر	کبر
٢٣	١٥	محارت	مهارت
٢٣	٢١	محارت	مهارت
٢٤	١	دفور	بجور
٢٤	٥	عیان	مدعیان
٢٤	١١	مشقفت	مشقت
٢٤	١١	بوجهه	توجهه
٢٥	١٨	بےبلغش	بی مشّی
٢٦	٧	خفی	اخفا
٢٦	٢٢	فراز	فرار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٧	١١	علم الاسمار	وعلم آدم الاسما
٢٧	١٧	ساختة	سوختة
٢٨	٢	+	به لطیفهٔ قالب همچنان مُستغرق شود ازهر بن موصوفِ اسمِ ذات برآید بلکه ازهر ذرات چه سماعی وچه فطری صوت وتصور اسمِ ذات . . . .
٢٨	٣	جوارج	جوارح
٢٨	١٤	محکوم	مُحکم
٢٩	٢	صرف	ضرب
٢٩	٤	بنده ذرّه	که بذرّه ذرّه
٢٩	١٨	بجزپاک	بجزذات پاک
٢٩	٢٣	جضر	حصر
٣٠	١	جس	حَبس
٣٠	٣	خیالی ازان نفضحه	خیالی ازان نفهد
٣١	٦	×	فکر
٣٢	٢	+	را
٣٢	٣	اقرب	قُرب
٣٣	٥	می یابد	می باید
٣٣	٩	سعت	وسعت
٣٣	٢٣	شنویات	شیونات
٣٤	١٣	استحلاک	اِستهلاک

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴	۱۴	مناسبتر	مناسبتر
۳۴	۱۶	بهره قد	بهره ور
۳۵	۹	نیست و	نسبت ندارد
۳۶	۱۹	نزند	نزوند
۳۷	۶	بقعی	سابقه
۳۷	۷	×	خود
۳۷	۸	+	یا اسم ذات کرده باشد وخود مستغرق فیض وفنا شده تصور دارد واکثر درود شریف بکثرت درد کند وبارها بچشم خود رسول الله صلی الله علیه وسلم . . . . . .
۳۷	۱۸	فهمنی	فدسنے
〃	〃	ارادنی	اوادسنے
〃	۲۷	بیش پس	بیش بیش
۳۸	۱۰	+	عالم امر وعالم خلق
〃	〃	معر	امر
〃	۲۰	بحکر	ره
〃	۲۱	سد	حد
۳۹	۵	برقیات	ترقیات
۴۰	۹	+	خود را متصف
	.		باین شان یافته می شود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۰	۱۰	پیش پیش	بیش بیش
〃	〃	همچون	بیچون
۴۱	۱۶،	تزل	تنزل
〃	۱۸	انگشت	نگهت
۴۳	۱۶	مینورد	می وزد
۴۴	۲۱	یا محبوب	با محبوب
۴۵	۱۲	نیست	نسبت
۴۶	۱۵	〃	وبدو تبدیل
〃	〃	ستر	سترر
۴۷	۵	خیر	معیز
۴۸	۳	مشتاقان	مساقان
〃	〃	محض درتزاید	
۴۸	۹	یکشود	بکشود
〃	۱۱	خوانان	خواران
۴۹	۷	خضوصیت	خصوصیت
۴۹	۱۴	خوانند	میخوانند
۵۲	۱۲	درآور	درآرد
〃	۱۵	تهبیت	تهنیت
۵۳	۹	رسید	رسد
〃	۲۳	بفیض	بفیض
۵۴	۱۷	پدایدار	پدیدار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶	۲۲	دادن	زدن
۵۷	۱۳	خیبی	غیبی
〃	۲۳	متعینه	معینه
۵۸	۱	نقّدی	نوزی
〃	۸	شده	شده شده
۶۲	۱۴	بدیهیات	بدیهی است
〃	۱۹	×	شده است چون آفاتست و پیش می آید
۶۵	۱۸	بجر	بجبر
〃	۲۱	اوکه آوازی	او آوازی
۶۶	۱۰	×	خود را از حرکت
〃	۲۰	میمانند	میماند
〃	۶	ارظهار	اظهار
〃	۲۲	الخیر	انجیر
۶۹	۲۳	کنزی	کهنتری